



صفحه ۹
زنان زیرزمینی
و مردان زیرآبی

صفحه ۱۴
نزاع دسته جمعی
در عروسی

صفحه ۳۳
مرید فلافل

صفحه ۴۴
جنگیدن به سبک
تحریم

به انضمام
نیازمندی‌ها

السلامة

مقدمه

■ امین شفیعی

رسیدن سر خرمن و لم دادن و به نیش کشیدن مشیت محصول این متاسفانه رسم بد بسیاری از مجموعه‌های فرهنگی شده است. باشگاه طنز انقلاب اسلامی اما خواست تا این نباشد، آمد تا دانه دانه دستچین کند، بکارد آب بنوشاند و هرس و حراست کند. بعد صبر و دعا و باز تلاش تا برسد به سرود فصل برداشت. و این بیستمین دوره است که دانه‌های ما جوانه زدند. بچه‌هایی که نزدیک به یک سال آموختند و نوشتند و نقش زدند و سرودند و نقد شدند و مطالعه کردند و باز آموختند تا رسیدند به امروز که طبق سنت دوره‌های پیشین یک شماره جدید به مجله طنز پا به راه افزودند تا هم ورود جدیشان به عرصه نویسندگی کشور را فریاد بزنند و هم پوتین‌هایشان را سفت کنند برای مسیری دشوار به دشواری نبرد در جبهه فرهنگی حق و به شیرینی لذت از لبخند رضایت ولی امر و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف. ان شاء الله.

تحریریه

بخش نثر

دبیر: زینب علیمرادی

نویسندگان: امیررضا آخوندزاده، پارسا شریفزاده، حسین اشرافی، حسین مجرد، حمیدرضا بخشنده، حورا جهان‌بخش، فاطمه آرامی، فاطمه حسنی، فاطمه دریس، فاطمه دهقان، فاطمه شریفزاده، فرشته رضایی، متین بهری

بخش کاریکاتور

دبیر: سیده الهام میرزگی

کاریکاتوریستان: فاطمه ده بزرگی، زینب ندیمی، زهره طاهرپور، مهسا نصیری، طیبه یارمحمدی، سیده مهسا موسوی، محمدچیزی، سیده فاطمه زهرا حسینی

صفحه‌آرا: امید خیاطی فرد
کاریکاتور جلد: طیبه یارمحمدی

بخش شعر

دبیر: البرز بهرامی

شاعران: زهرا میرزاحسینی، امید خیاطی فرد، محمد خوش آمدی، مبا مرغامیان پور، حسن بهبهانی، نرگس کیخا، محمدحسین قناد، فاطمه حسنی، حسین حسینی مقدم، خدیجه عباس پور، زهرا جالسیان، محسن قربانی، محدثه خوشی

فهرست

.....مناجات نامه پسر مجرد	۴
.....کاریکاتور	۵
.....فرهنگ لغت ازدواج	۶
.....سامانه هوشمند رژیم بعث	۷
.....سال تلاش و تعمیق فعالیت های فرهنگی	۸
.....زنان زیرزمینی و مردان زیرآبی	۹
.....راهکارهایی برای ازدواج آسان	۱۰
.....تست روانشناسی	۱۱
.....بختک صدام یزید کافر	۱۲
.....کاریکاتور + شعر	۱۳
.....نزاع دسته جمعی در عروسی + شعر	۱۴-۱۵
.....چگونه نیمه گمشده خود را پیدا نکنیم	۱۶
.....فال جنگ + شعر	۱۷
.....بزرگترین آرزوی خود را بنویسید	۱۸
.....شطرنج با فرماندهان نظامی + شعر	۱۹
.....خواب صدام + بادبادک	۲۰
.....امرار (شعر) + دفاع مقدس	۲۱
.....تحلیل عنصر کلیدی که در جهان گم شده است	۲۲
.....ما آماده ایم بمائیم (کاریکاتور)	۲۳
.....نمایی دور دور (شعر)	۲۴
.....معرفی کتاب	۲۵
.....شروط ازدواج + شعر	۲۶
.....تست روانشناسی شعاع	۲۷
.....طالع پسر دم بخت	۲۸
.....مزدوج + کاریکاتور	۲۹
.....شرکت اعتماد سازان آینده + شعر	۳۰-۳۱
.....فرید فلافل	۳۲
.....فرهنگ لغت جنگیه	۳۳
.....گزارش پزشکی قانونی از یک دعوا + شعر	۳۴-۳۵
.....شعر	۳۶
.....شرط قبل از عقد (کاریکاتور) + شعر	۳۷
.....شعر	۳۸-۳۹
.....خواب ازدواجی	۴۰
.....می خواهید چکاره شوید + شعر	۴۱
.....شعر	۴۲-۴۳
.....جنگیدن به سبک تحریم + کاریکاتور	۴۴
.....کاریکاتور + شعر	۴۵

مناجات نامه پسر مجرد

فاطمه دریس



بار خدایا!

با دستی که انگشت انگشتی اش بی حلقه است و چشمی که همه را "شکل یار" می بیند، به درگاهت آمده ام. این جوان بی پول را هم در نوبت عقد بگذار.

الهی!

سینه ام از تیغ "شیرینی نخوردن عقد" چاک چاک است، نه از غم، راستی، عنکبوتی که گوشه ی دیوار اتاقم تار می تنید، دیروز مزدوج شد؛ پس چرا من نه؟ آخرین خواستگاری که رفتم دختر به من گفت: «بی قید و شرط دوستم خواهد داشت» ولی شرط اولش سند ملک به نام خودش بود.

خدایا!

گرفتار خانواده هایی گشته ام که می پرس؛ یک نفر می پرسد: «شغلت چیست؟»، دیگری می گوید: «ویلا ی پدرت کجاست؟» یاری به من ده که فکر می کنم آن به.

بارالها!

هر مردی را زنی و هر زنی را شوهری، و من؟ کلاتتری شده خانه اولم، از بس که رفتم در هر خانه ای، فکر کردند مزاحم هستم و زنگ زدند ۱۱۰!

خدایا!

عاجز و عزیزم، هر کجا به خواستگاری رفتم، خانه و کاشانه طلب کردند، دختران مرکب شاسی بلند و تلفن آیفون شانزده پرومکس خواستند. آنچه از زر و سیم است زیادش را خواستند و من برای خرید شیرینی و دست گل وام بانکی گرفته ام.

الهی!

مردم از من سؤال می کنند: «بیمه داری؟» وقتی می گویم: «بله بیمه حضرت ابوالفضل (ع)» من را از خانه به سمت بیرون راهنمایی می کنند و کفشم را از پنجره پرت می کنند.

خدای من!

مگذار به خاطر سیم و زر، کمرم زیر بار وام اقساطی خم شود! یا اگر قرض می کنم، لاقل همسری سپاسگزار عنایت بفرما که جبران شود.

پروردگارا!

نگذار تنها بمانم. مگر نه که گفتی: «برای هر چیزی جفتی آفریدم؟» پس این جفت آسان گیر من، کی در سر راهم قرار می گیرد؟ یا کی سر راهش قرار می گیرم؟

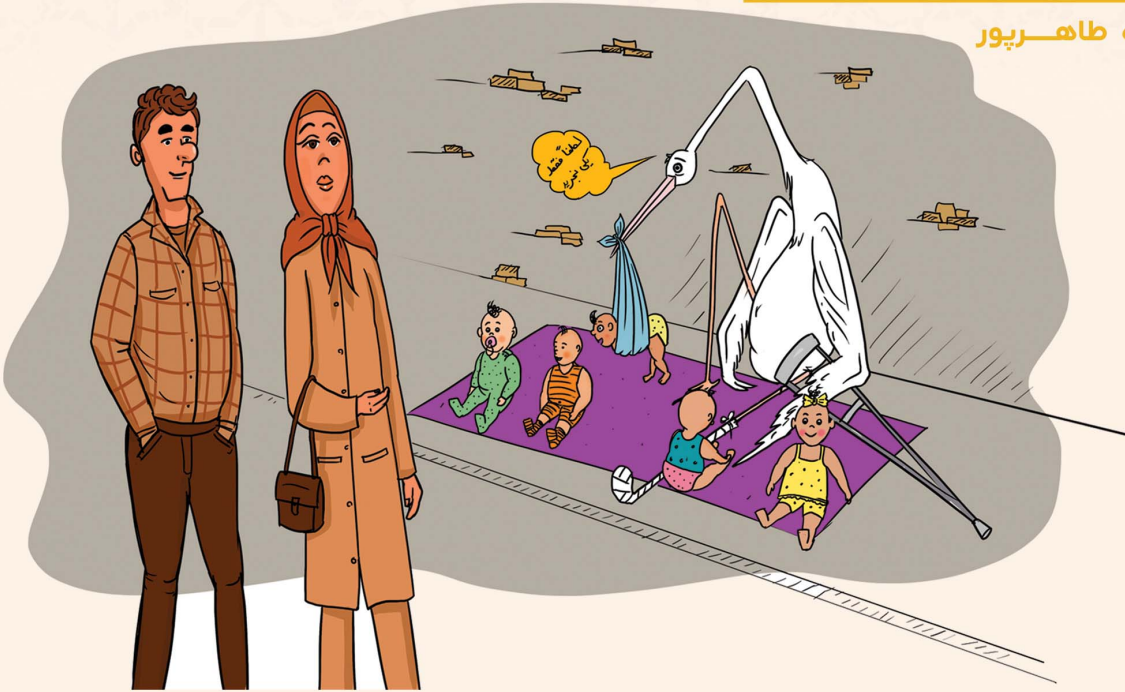
یا مقلب القلوب

قلب خانواده ها را نرم کن
یا لاقل "شرایط مهریه" را سبک.



کاریکاتور

زہرہ طاہر پور



زینب ندیمی



نیاز مندی

متین بهری

به یک همسر نیازمندیم

چهره ۱۰۰ درصد طبیعی

سو، پیشینه منفی در عمل زیبایی

شباهت به والدین از کودکی تا کهنسالی

پسر عزب و مادرش

دوره‌های آموزشی گریز

تحت هر شرایطی در هر سطح رفاه

از تشکیل زندگی گریزان شوید.

آموزشگاه دنیای فانتزی

فرهنگ لغت ازدواج

فاطمه شریفزاده



حلقه ازدواج: وسیله‌ای جهت یادآوری مهریه به مردان
شاباش: پول اضافه، عامل شکستن دست و پای فامیل.

واسطه ازدواج: مقصد و مقصود ناسزاها.

سالن زیبایی: مکان زیباشدن/ محل تبدیل سیبزمینی
به شلیل، جایی که معادل ارث پدر ناصرالدین شاه پول
دریافت می‌کنند.

خواستگاری: طلبیدن/ درخواست کردن مراسمی که از
سوی دختر و پسر جهت آشنا کردن خانواده‌ها انجام
می‌شود.

داماد: موجودی جان سخت که توانسته از هفت‌خان
رستم رد شود، منتظر دریافت وام ازدواج.

فیلمبردار عروسی: فردی که تست آمادگی جسمانی
می‌گیرد.

وام ازدواج: مبلغی معادل چند عدد چیپس و ماست.

مهریه: سلاحی جهت ترساندن شوهر / عامل کابوس‌های
شبانه مردان.

ازدواج آسان: عبارتی طنز است برای عوض کردن حال و
هوا وجود خارجی ندارد.

خرید عروسی: لشکرکشی در خیابان در جستجوی
گران‌ترین اجناس بازار.

شیر بها: بهانه‌ای برای گرفتن پول از خانواده داماد.

تالار عروسی: مکانی است که میزان شخصیت و آبروی
عروس و داماد را نشان می‌دهد.

شام عروسی: چیزی که برای داوری توسط میهمانان، حاضر
می‌شود.

خواستگار: خواهان/موجودی افسانه‌ای که در گذشته
طالب دختر بود.



پاشنه طنز و کایکاتو، انقلاب اسلامی



سامانه هوشمند رژیم بعث

فاطمه دهقان



با سلام

شما با مرکز پاسخگویی هوشمند رژیم بعث تماس گرفته‌اید. جهت بهبود کیفیت پاسخگویی صدای شما ضبط و در صورت لزوم در دادگاه علیه شما استفاده می‌گردد. برای دریافت ملزومات جنگ (موشک، تانک، شیمیایی و شاید چیزهای بهتر از این که خودمون ندیدیم)، کلید «۱»

پیگیری احوال صدام حسین پس از تصرف سه روزه تهران، کلید «۲»

جویا شدن احوال خواهر مریم‌اینا پس از عملیات پر شکوه فروغ، کلید «۳»

جهت اطلاع از نحوه شکست بسیار ناچیز رژیم بعث در عملیات کربلای پنج (به جهت اینکه در آینده همین قدر

ناچیز هم تکرار نشه)، کلید «۴»

شرکت در کارگاه «چگونه

در روزگار شکست بعد

از هر عملیات، ژست

پیروزی بگیریم؟»،

کلید «۵»

سفارش قاب عکس‌های دوران طلایی پناهگاه زیرزمینی

در انواع طرح‌ها و رنگ‌ها، کلید «۶»

استعلام آخرین نسخه ویرایش شده نقشه در حال

گسترش عراق، کلید «۷»

ثبت نام کاروان زیارتی جهت عیادت از مجروحان فداکار

عراقی همراه با گفتن: «آخی بزرگ میشی یادت میره»،

کلید «۸»

شنیدن موسیقی حماسی رژیم بعث با مارش

دودورودو، کلید «۹»

و برای ارتباط با کارشناس جنگ‌های کاملاً منظم، کلید «۱۰»

در غیر این صورت جهت شرکت در قرعه‌کشی یک عدد

نارنجک مشقی، کلید ستاره را

وارد نمایید.



سیده مهسا موسوی



V

پناهگاه طنز و تاراج انقلاب اسلامی

پایه‌راه

سال تلاش و تعمیق فعالیت‌های فرهنگی

حمیدرضا بخشنده



بسمه تعالی

از: پرفسور دکتر عمیقی رئیس کل اداره فرهنگ یک کشور دوردست

به: جناب مستطاب آقای عابد زاهد

سلام علیکم با احترام، نظر به فرارسیدن هفته دفاع مقدس و با توجه به سوابق ارزنده جنابعالی و فعالیت‌های مؤثر در ستاد انتخاباتی ریاست بنیاد، به موجب این حکم، شما به سمت مدیریت روابط عمومی بنیاد در یکی از شهرهای واقع در یکی از کشورهای دوردست منصوب می‌شوید. انتظار می‌رود اقدامات زیر را در راستای بزرگداشت مقام شهید و شهادت و تحقق آرمان‌های عالیه از جمله تحقق شعار سال، با رعایت فوریت، در دستور کار قرار دهید:

۱. ارسال پیامک رسمی به خانواده معظم شهدا به منظور تبریک و تسلیت به مناسبت هفته دفاع مقدس. شایان ذکر است که در این پیامک، استفاده از حداقل ۳ ایموجی قلب سیاه الزامی است.

۲. ارائه مجدد پیشنهاد یکسان‌سازی قبور به خانواده‌های مکرم شهدا. تأکید می‌شود که به دلایل اصلی این طرح به هیچ وجه من الوجوه اشاره نشود. در صورت طرح پرسش از سوی خبرنگاران، توضیحات در حد اشاره به الگوگیری از قبرستان‌های صدر اسلام محدود شود. اکیداً توصیه می‌شود از هرگونه اشاره به قبرستان‌های کهنه‌سربازان آمریکایی در مصاحبه‌ها و اظهارنظرها خودداری گردد.

۳. چاپ و توزیع گسترده بنرهای ضدآب مرتبط با هدف افزایش فضاسازی فرهنگی، به‌گونه‌ای که امکان استفاده از آن‌ها در آینده به‌عنوان زیرانداز یا روکش چادر در انبارهای بنیاد نیز فراهم باشد.

۴. برگزاری چندین و چند مراسم بزرگداشت در سالن بنیاد در هنگام ساعت اداری. توصیه می‌شود از ظرفیت کارکنان برای پر کردن سالن استفاده شود. حضور ریاست محترم بنیاد به‌عنوان سخنران اصلی این مراسم ضروری بوده و هماهنگی برای حضور نمایندگان خبرگزاری‌های معتبر در این جلسات نیز امری حائز اهمیت است.

در خاتمه، پیشنهاد می‌شود به منظور آشنایی هرچه بیشتر نسل جدید با سیره شهدا، همچون رویه گران سنگ مسئولین پیشین، اهتمام لازم جهت تألیف و انتشار آثار فرهنگی، از جمله کتاب‌های زرد و صورتی، در اولویت قرار بگیرد. ضمناً به پاس خدمات جنابعالی در برگزاری جشنواره کوچه، لوح تقدیری با امضای طلایی و یک جلد کتاب 'چگونه مدیر فرهنگی مؤثری باشیم؟' (تألیف رییس بنیاد) ارسال خواهد شد.



نیاز مندی

حسین اشرافی

سرباز خوب نیازمندیم، با شرایط زیر:

- ۱) حداقل ۵۰ سال سابقه در خواندن بیانیه حمایت از حقوق بشر
- ۲) قابلیت کار با سلاح‌های گشتار جمعی
- ۳) دارای تجربه کافی درخصوص دخالت در امور خاورمیانه
- ۴) بیش از ۱۰۰ سال تجربه کودتا و استعمار (مخصوصاً در خاورمیانه)
- ۵) تعهد به حمایت از حکومت‌های دست‌نشانده پس از برقراری دموکراسی (به عنوان نمونه موفق، عربستان سعودی) صدام یزید کافر



زنان زیرزمینی و مردان زیرآبی

زدن بن‌بست‌ها را به زنان و مردان غیور ایرانی نشان بدهم، بگویم که زنان ما باید فعلاً زیرزمینی کار خودشان را بکنند و مردان هم زیرآبی بروند و کم‌کم تفکر خود را به سطح جامعه بکشانند. این کتاب ارزشمند حدود ۹۰ صفحه و ۷ فصل و نیم دارد که حاصل تجربیات چندین و چندساله پروفیسور است.

حال کمی به محتوا و سرفصل‌های این کتاب می‌پردازیم:
فصل اول سنت دست‌وپاگیر فرزندآوری یا همان اختلال شهوت زایایی؛ تولد، عامل نابودی بشر!

فصل دوم زندگی شاد با ازدواج سفید، بنفش، صورتی مایل به قهوه‌ای، مشکی فوسفوری و ...

فصل سوم هرگز پشیمانی دیر نیست؛ ازدواج دقیقاً مثل سفارش دادن غذاست.

زنان زیرزمینی و مردان زیرآبی هم‌اکنون که دوساعت از چاپ اولین نسخه‌اش در آمریکا می‌گذرد، در ایران درحالی که نیروهای مربوطه از جوی‌های آب آن را بیرون آورده‌اند، به صورت خیس‌خیس در تمام کتاب فروشی‌های قاچاقی، به صورت فراغدمده درحال توزیع است و به دلیل استقبال گرم مسئولین، ۶۰ درصد هم تخفیف خورده است.

زنان زیرزمینی و مردان زیرآبی، نام کتابی است که به تازگی توسط پروفیسور خاوری، دکترای زناشویی و دانش خانواده، دانش آموخته از دانشگاه بکوارد آمریکا (Backwards university)، به زبان لاتین نوشته، و به زبان فارسی ترجمه شده است. پروفیسور با نام مستعار خاوری، شرق‌شناس آمریکایی است.

پروفیسور این کتاب را که منبع جامعی برای جامعه (فقط ایرانی) در حوزه ازدواج و تشکیل خانواده است، در اعتراض به کتاب *زنان مریخی و مردان ونوسی*، به این نام نگاشته است. به گزارش نیولایر تایمز، این کتاب برنده جایزه پن اسرانیل در بخش «Westernizing Iranians» شده است.

در ادامه گزارش خبرنگار نیولایر تایمز، آمده است: «پروفیسور از روانشناسان و دانشمندان مطرح روز جهان غرب، درخواست گوشه‌نگاهی به کتاب کرده؛ اما آنها حتی از انداختن تف به روی آن به طرز عجیبی سر باز زده‌اند و عارشان آمده است.

در مقدمه این کتاب آمده است: در برخی مناطق دنیا مثلاً فقط در ایران، برخی زنان و مردان نمی‌توانند آزادانه و عاشقانه در کنارهم هرغلطی دوست دارند بکنند. این امر باعث شد تا در قالب کتابی علمی و روان، راه دور



فاطمه ده بزرگی (کاریکاتور)



حسین مجرد (نویسنده)

مستأجران را بیرون کرده و خانه را به فرزندان خود بدهند؛ به خصوص دختران که بعد از ازدواج هم پیوند ناگسستنی با والدینشان دارند، از این کار به شدت استقبال می‌کنند؛ و پسران هم که می‌بینند پدر خائنشان برایشان خانه در نظر گرفته، با سر به سمت ازدواج می‌روند.

۴. مجلل‌تر کردن تالارها: ابتدا تالارهای معمولی را تعطیل کرده و تالارهای مجلل را مجلل‌تر نموده تا هزینه‌های مراسم عروسی در آنها بسیار بالا برود. سپس قانونی تصویب می‌کنیم که مراسم عروسی فقط باید در تالار برگزار شود؛ و در غیر اینصورت زوجها باید بدون مراسم به خانه بخت بروند. باتوجه به سخت بودن تأمین هزینه‌های تالار، بیشتر زوجها قید عروسی گرفتن در تالار را زده و با دل‌خوش به خانه بخت می‌روند.

۵. بالا بردن قیمت لوازم خانگی: با بالا بردن قیمت لوازم خانگی، جوان‌ها وقتی می‌بینند هرچه سیر کنند از پس هزینه‌های خرید لوازم خانگی بر نمی‌آیند، ابتدا تصمیم می‌گیرند کمتر خرید نمایند و سپس با حداقل لوازم خانگی زودتر به خانه بخت می‌روند.

کارگروه ازدواج آسان پس از تشکیل جلسات متعدد، راهکارهایی جهت بالا بردن نرخ ازدواج پیشنهاد می‌دهد که به شرح زیر می‌باشد:

۱. افزایش ضامن: با افزایش تعداد ضامن‌ها به دو رقم، درخواست وام ازدواج به شدت کاهش پیدا می‌کند، و دیگر جوان‌ها دچار سختی‌های طاقت‌فرسای پیدا کردن ضامن نمی‌شوند و به آسانی راهی منزل بخت می‌شوند.

۲. افزایش مهریه: با افزایش مهریه به این صورت که سال تولد عروس را ضربدر سال تولد داماد به توان سن مادر عروس کنیم، دخترها به شدت مشتاق ازدواج می‌شوند و اگر دخترها مشتاق نشوند که خانواده‌ها به شدت مشتاق می‌شوند. طبق قانون «اینو دیگه عمرا کسی بتونه بده»، پسرها که مطمئن‌تر می‌شوند که نمی‌توانند این مهریه را پرداخت کنند، به سادگی تن به ازدواج می‌دهند.

۳. افزایش قیمت مسکن و اجاره خانه‌ها: با افزایش قیمت مسکن و اجاره خانه‌ها، پدر مادرهایی که دو خانه دارند و خانه دوم را اجاره داده‌اند، مجبور می‌شوند

تست روانشناسی

امیررضا آخوندزاده



؟



در اولین نگاه در این تصویر چه می بینید؟
(الف) پسر بچه ها (ب) چهره صدام
(ج) دراز آویز زینتی قرمز

(ب) شما مشکلات بزرگ را کوچک می شمارید و اگر صد دام برایتان پهن کنند و شما را از دام های پهن شده آگاه سازند، می گوئید: «بی خیال!». شما آدمی هستی که جلوی دیگران صورتتان را با سیلی سرخ نگه داشته اید.

(ج) شما می خواهید وقت خود را با کسانی که فکر می کنید بهترین ها هستند بگذرانید؛ ولی آنها دوسالی یکبار با شما قرار می گذرانند، آن هم قرار کاری در حد نیم ساعت. همانطور که می دانید، آنها سبک زندگی و استایل خاص خودشان را دارند و با استایل شما که (زندگی در هر شرایطی هست) حال نمی کنند.

(الف) شما اعتماد به نفس بالایی دارید و روحیه پهلوانی شما مثال زدنی است؛ یعنی در شرایط خطرناک زندگی، این ترس است که تا شما را می بیند جیغ بنفش می کشد و فلنگ را می بندد. مسئولیت پذیر هستید و با صبر و تلاش به نتیجه دلخواه می رسید، خوش به حالتان؛ چون آدم هایی هستند که پکیج های میلیونی (رشد فردی در یک هفته) خرج می کنند، ولی هشت سال طول می کشد تا نتیجه بگیرند. فردی باوقار هستید و با زور و اجبار میانه خوبی ندارید، یعنی اگر رفتید جایی خواستید عکس بگیرید و عکاس دوهزار مرتبه تکرار کرد: «بگید سبب و لبخند بزنید»، شما بار دو هزار و سوم لبخند می زنید و نمی گوئید سبب! چون دلتان نمی خواهد.

بختک

صدام یزید کافر



فرشته رضایی



در کتاب تعبیر خواب کابوس‌ها شیرین می‌شوند، در باب هفتم از بخش هشتم، قسمت صدام یزید کافر آمده است که:

اگر در خواب ببیند که ارون درود خروشان است، هنگام غرق شدن در ارون درود، دست و پای اضافی نزد زیرا ارون درود آشغال‌خور نیست؛ او را به زباله‌دان تاریخ تف خواهد کرد.

اگر در خواب ببیند سگ زرد (آمریکا) پارس می‌کند، اوهم پارس کند، اگر گاز گرفت او هم پای شغال خون آشام (اسرائیل) را گاز بگیرد زیرا سگ زرد برادر شغال است.

اگر در خواب ببیند پایش را در خاک کشور همسایه طوری دراز کرده است که یک وجب گذشته، پایش را از گیلیمش درازتر کرده است. اگر تا ساق پا را دراز کرده است، به زودی قلم شود. اگر کلاً از مرز رد شده است، چرا رد شده؟ خاک عالم بر سرت.

اگر در خواب ببیند که به کشور همسایه دست‌درازی کرده، درب قفس شیر باز شده است، می‌تواند خودش را خیس کند. اگر شیر نعره کشید، با خیزی بپرد در آغوش آمریکا تا نحسی‌اش به خودش برگردد.

اگر در خواب ببیند آمریکا و کشورهای اروپایی او را دوره کردند، از خواب برخیزد، خود را با بالش خفه کند؛ زیرا او را تبدیل به خر کرده و در دهان شیر می‌اندازند. اگر در خواب ببیند حلقه گلی را بر گردن دارد، کار تمام است. دوستان آمریکا و اروپا چهارپایه را خواهند کشید. از این کتاب به اون کتاب سرک نکشید، همین که هست.



حسین اشرافی

نیازمندی

فوری فوری

با توجه به خطر افتادن آزادی مردم جهان توسط انقلاب ایران، به انواع و اقسام ادوات کشتار جمعی نیازمندیم. دولت بعث عراق

هوایما جنگی (ترجیحا فرانسوی)، صفر کیلومتر، بدون رنگ خریداریم.

نیروی هوایی ارتش سید القائد

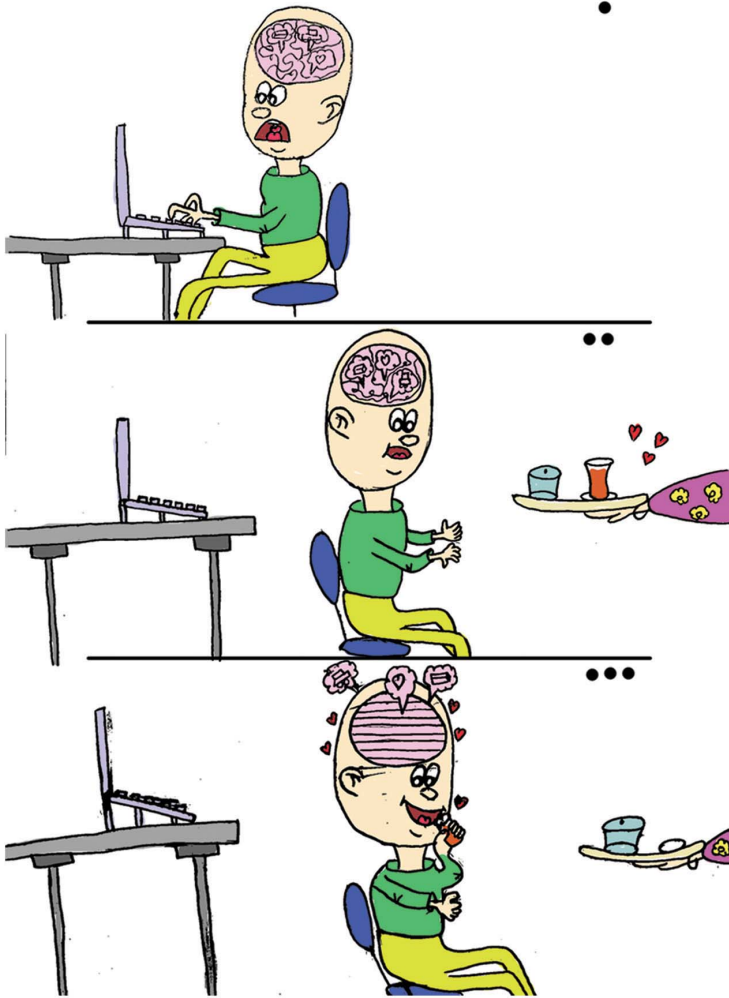
۱۲

پاشنه طنز و کبریا، انقلاب اسلامی

پابه‌راه

کاریکاتور

زینب ندیمی



پرکشیدن

محمد خوش آمدی



زندگی زیباست اما پر کشیدن بهتر است
از دلِ این عالمِ خاکی رهیدن بهتر است

با ریاضتِ جنت و فردوس می‌آید بدست
راحت اما بر بهشت حق رسیدن بهتر است

اتفاقی در میانِ غرش توپ و تفنگ
شربتِ شهدِ شهادت را چشیدن بهتر است

توی سنگر باشی و با سوتِ یک خمپاره شصت
ناگهان از تختِ خود بالا پریدن بهتر است

از میانِ لشکرِ بعثی به شکلِ زیگزاگ
یاد دورانِ جوانیِ هی دوییدن بهتر است

ای که می‌خواهی وصالِ حورِ عینِ نازنین
با شجاعت در کنارِ مینِ لمیدن بهتر است

ترکشی آید به سویت با شتابی بی‌نظیر
این زمانِ بیشک برای تو خمیدن بهتر است

خواستم آسان بدستِ آرامِ بهشتِ کردگار
هاتفی گفتا برایت پر کشیدن بهتر است



۱۴

باشگاه طنز و کاریکاتور انقلاب اسلامی

پایه راه



نزاع دسته جمعی در عروسی

شماره گزارش: ۱۴۲۶۵۸۷۱ تاریخ گزارش: ۱۳۹۹/۰۹/۱۲

موضوع: نزاع دسته جمعی در عروسی

در تاریخ ۹ آذر ۱۳۹۹ ساعت ۲۲:۳۰ طی تماسی با کلانتری واحد ۲۸ نازی آباد، نزاع و درگیری و آتش سوزی در یک مراسم عروسی در باغی مجلل در نازی آباد تهران گزارش شد.

چگونگی شروع واقعه از زبان بازماندگان به طور خلاصه بدین شرح است: حدود ساعت ۲۲ که زمان اعلام کادوهای عروسی بود، خاله عروس یکی یکی کادوها را اعلام کرد. مهمانان روی صندلی ها نشسته بودند و گوش می دادند. فامیل های درجه یک با یکدیگر در حال صحبت بودند که منجر به جر و بحث شده. جملاتی از قبیل: «می دونید ما چقدر خرج کردیم... باغ ما سه برابر عروسی پسر شماست.»، «####... حداقل من واسه سه ماه پول اجاره خونه تو نازی آباد واسه پسرمد دادم آبروداری کردم... شما قاطرا واسه عقد دخترتون، طویله هم نگرفتین.» رد و بدل شده و همگی شروع به کتک زدن یکدیگر کردند.

گزارش پزشکی قانونی بدین شرح است: خواهر عروس دچار سوختگی درجه ۴ شده است زیرا پدر داماد شمعدانی سمت راست را از کنار آینه سفره عقد برداشته و بشکل نیزه وار به سمت پدر عروس پرتاب می کند، پدر عروس جاخلی می دهد و شمعدانی باعث آتش گرفتن خواهر عروس می شود. پس از آن بدلیل عدم وجود پوشش مناسب و درخور، سوختگی به سرعت از پوست به گوشت و استخوان سرایت می کند.

مادر داماد در چشم راست دچار پارگی چشم شده است و احتیاج به عمل جراحی فوری دارد. مادر عروس که مادر داماد را روی زمین انداخته و رویش نشسته بود، یک بطری شکسته شراب را در حال گفتن: «اینا وودکای اصله که از روسیه آوردیم مگه مثل شامپاین شما غربتیاست؟» با صدای بلند توی چشم او فرو کرده است.

ازدواج

خدیجه عباس پور



بوده‌ایم تنها یا با عروسکِ سارا
زوج شد به سارا در داخل کمد دارا
خانه‌ی عروسک‌ها این کمد طلایی است
خانواده هستند و با همدن ایولا
ما سه چرخه رانندیم و شد شکسته وداغان
خاطرات دیروزم توی کله دارد جا
خواستیم ما هر روز از خدا دوچرخه را
تا خرید بابای ما دوچرخه‌ی Viva
ازدواج کردیم و خورده ایم شفتالو
کلهم مجرّد را کرده‌ایم استهزا
ازدواج چشم ما را نگاه نو داد و
خودرویی خریدیم از گالری همین تیا
وام ازدواجم را داد بانک زن دایی
بود گاز و یخچال ما قشنگ توشیا
پول قلک ما کم بود چند تومانی
جشن شد به ما کادو داده‌اند پولی را
ازدواج ما دختر را به ما ثمر داد و
کودک شلوغی را برده ایم واویلا
آرزو به تحویلیم را گرفته پیوند و
وصلتی که پل بوده، چاله‌ای شده حالا!
آن جهاز را کهنه کرده‌اند دیدیم و
شد نیاز کهنه را نو کنیم پس فردا
جشن عقد ما ساده بود، با صمیمیت
ازدواج را امری کرده‌ایم با معنا

خواهر داماد دچار نابینایی از ناحیه چشم سمت چپ شده
زیرا پاشنه کفش پاشنه بلند خواهر عروس، با ۹ سانت
پاشنه و قطر ۳ سانت در چشم چپ خواهر داماد فرو
رفته و قفسه سینه خواهر داماد نیز دچار آسیب جدی
شده زیرا زانوهای خواهر عروس ۱۱ دقیقه روی آن
قرار داشته است.

خواهر دیگر عروس هم اکنون تحت عمل جراحی از ناحیه
هر دو پاست زیرا هنگام خفه کردن خاله داماد و
کشاندن او روی زمین برای انداختن در استخر، به ضرب
گلوله پلیس در پاهایش سرانجام دستگیر شده است.

مادر بزرگ عروس دارای جراحات‌های عمیقی از ناحیه
شکم، گردن و بازو بر اثر اصابت چنگالی است که توسط
خاله داماد وارد شده است. همچنین روی صورت
مادر بزرگ عروس، جای ضربات و فشار ناشی از ضربه
ممتد کف کفش خاله داماد به چشم می‌خورد.

بر دوی ساق پای راست خاله داماد، خون مردگی و کنده
شدن گوشت و خرد شدن کامل استخوان ساق پا
مشاهده می‌شود. در آزمایشات اولیه بنظر می‌آمد که
محل گازگرفتگی متعلق به یک سگ پیتبول باشد اما پس
از آزمایشات بیشتر مشخص شد که محل گاز گرفتگی
متعلق به دندان مصنوعی‌های مادر بزرگ عروس بوده
است. جراحان بدلیل شکستگی استخوان بر اثر گاز
گرفتگی، از بین رفتن و کنده شدن گوشت و عفونت
شدید مجبور شدند پای راست را قطع کنند.

طبق گزارش اولیه پزشکی قانونی در این نزاع، تا این
لحظه ۱۵۴ نفر قطع عضو شدند و ۱۱۲ نفر نیز همچنان
در بیمارستان بستری هستند که حال ۳۲ نفر آنها وخیم
است. گزارش همچنان در حال تکمیل است.



چگونه نیمه‌ی گمشده خود را پیدا نکنیم؟

- ۵_ **صاحب ثروت باشد** منظور ثروت بیل گیتس نیست، ثروت ایلان ماسک هم خیر، ثروت راکفلرها هم نه، گنج قارون است چیز زیاد یا عجیب غریب نیست.
- ۶_ **تک باشد** فرد مورد نظر تک فرزند باشد، حتماً حتماً تک فرزند باشد، بدون جاری و خواهر شوهر هم می‌شود زندگی کرد.
- ۷_ **زبان دراز باشد** به تمام زبان‌های زنده و مرده‌ی دنیا مسلط باشد. دانستن زبان موجودات فضایی آپشن حساب می‌شود.
- ۸_ **دکتر باشد** باید به طور همزمان از دانشگاه‌های هاروارد و آکسفورد، مدرک دکترا داشته باشد. در حال تحصیل هم خوب است، جهنم و ضرر.
- ۹_ **دلچسپ باشد** مثل رسم شاه و تلخک، همه‌ی راه‌های شوخی و خنداندن را بداند یا اگر لازم باشد راهی بسازد.
- ۱۰_ **روبات باشد** تبدیل شونده باشد، ورژن ۲۰۲۵، حتماً اتوبات باشد نه دی سیپ تیکان، آپتیموس پراین، آپشن ویژه محسوب می‌شود.

- این راهکارها برای دختران جوان هست. دقت بفرمایید دختران جوان، پسران جوان مزاحم نشوند.
- ۱_ **نیمه‌ی گمشده باید شاه باشد** حداقل شاهزاده باشد، نشد شاهزاده باشد. چیزی که زیاد است شاه و شاهزاده و شازده، سست نشوید.
 - ۲_ **باید اسب داشته باشد** حتما اسبش سفید باشد. قاطر سفید و حتی الاغ سفید هم قبول است.
 - ۳_ **قصر داشته باشد** مثلاً قصر یانگوم یا قصر رابین هود، قصر جومونگ هم پذیرفته می‌شود.
 - ۴_ **جنتلمن باشد** قد و بالای بلند نشان از شخصیت والا دارد؛ هرچه بلندتر والتر. مثل برج خلیفه دبی یا برج‌های خاکستر نشین نیویورک؛ یعنی همیشه کنترل خود را حفظ کند، مخصوصاً تلوزیون و کولر گازی. یعنی آن‌تایم باشد، تایمش را با ضربان قلب شما یکی کند.



حسین اشرفی

نیاز مندی

با توجه به نیاز فوری به ایجاد ثبات در خاورمیانه از دولت دوست و برادر، ایالات متحده، تقاضای هلیکوپترهای فوق پیشرفته جنگی در اسرع وقت را داریم.
(دست دوم های جنگ ویتنام نیز مناسب می باشد).
رئیس دفتر سید القائد الکبیر

به جا مانده از جنگ تحمیلیم

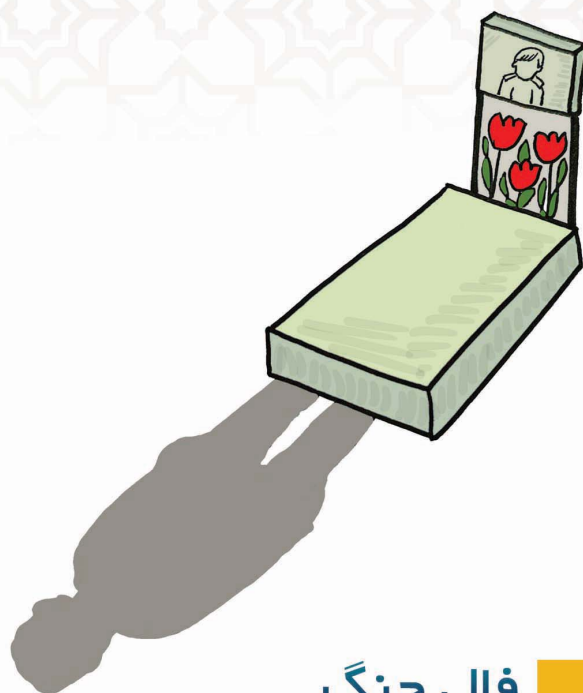
نرگس کیخا

جهان آفرین تا مرا آفرید
به دامان جنگی نهادم شدید
همان روز اول پدر عزم کرد
بیاوردم رسم جنگی چو مرد
نگون بخت گردیده هرکس که جنگ
بنا کرد و میدان به خود کرده تنگ!
صحیح اینکه! اول به ما کرده تنگ!
ولی بعد انداخت خود را به تنگ
زمانی که ایرانیانی دلیر
گذشتند از جانشان مثل شیر
من آموختم راهشان از پدر
که روزی کنم خصم را در بدر
چنان خبره گشتم در این هشت سال
که گویی شدم مثل رستم چو زال
هدایای من بود تنها تفنگ
و لالاییم بود شیبا ب بنگ
در این آرزو ماند مامان من
زند یک دو تا چین به دامان من
اگر تو در اینجا پسر بینیم
به جا مانده از جنگ تحمیلیم

IV

باشگاه طنز و کاریکاتور انقلاب اسلامی

پایه راه



فال جنگ

فاطمه حسنی

به تنگ چشمی آن ترک یک قبا نازم
که حمله بر من درویش یک قبا آورد
ای صاحب فال و ای مرد نیک اقبال بدان و آگاه باش که
صلاح نیست این قدر به نتهات اصرار کنی و پایت را در
یک پوتین کنی که با این سن کم به جبهه رفتنت رضا
دهد. اینقدر به زادروز سجل ات دست میر. چون بزرگی
به عدد و رقم نیست بلکه به دانش و گوهر و سیبل و
محاسن است.
ای جوان سروقامت، در بدر دنبال شربت شهادت
هستی. بدان حلاوتی که در شربت خدمت به مادر هست
کمتر از آن شهد نیست. چند سالی صبر کن، جنگ تمام
نمی شود و نوبت جنگاوری تو هم می رسد. اگر حقه بازی
را کنار نگذاری عنقریب توی جبهه سربازی ترک تبار، با
چشم تنگ و کشیده، جنب ارونند تو را به اسارت در
می آورد. خود دانی.
مخلص کلام، فی الحال صبر اولی است. مراعات حال
عزیزت را بکن و از آه پیرزنان پروا کن. خاصه اگر مادر
باشد. دفعه آخرت باشد که شبانه به رختخواب ننه ات
بروی و انگشت سبابه اش را جوهری کنی و بمالی به
برگه رضایت نامه. به مادرت سلام برسان و بگو مشتلق
ما را فراموش نکند. خلاص



بزرگ‌ترین آرزوی خود را بنویسید.

فاطمه شریف‌زاده



به نام خدا. سلام آقای معلم!

ما آرزو داریم ریش‌هایمان دربیایند، چون که آقای شبرنگ مسئول اعزام به جبهه به ما گفته است: «هر وقت ریش دریاوری، بعد اجازه داری به جبهه بروی.» اما ما خودمان دیدیم هادی ریش‌هایش را تراشیده بود، اما آقای شبرنگ او را به جبهه فرستاد. اجازه! دوشنبه هفته پیش بود، که ما یواشکی از لابه لای رزمندگان رفتیم توی اتوبوس، و زیر سندلی آقا رضا قایم شدیم؛ اما بدبختانه بهروز پسر چاق همسایه‌مان هم در همان اتوبوس بود و چون لباس‌های جبهه‌اش برایش تنگ بود، دکمه‌ی لباسش در رفت و افتاد کف اتوبوس؛ بهروز خم شد و ما را دید. بزرگ که شویم دیگر نیازی نیست که با خودکار بیک مشکی که از آقای ناظم قرز گرفتیم، برویم و سجل خودمان را دستکاری کنیم و تاریخ تولدمان را به عقب ببریم. می‌توانیم مثل برادرمان، خودمان کاغذ رضایت‌نامه جبهه را به جای آقا جان امضا کنیم و برویم برادر مصداق را به ازایش بنشانیم. از همه مهم‌تر این است که بزرگ شویم، تا بتوانیم گرسنگی را تحمل کنیم و با شکم گرسنه با بعسی‌ها بجنگیم؛ اما الان به قول مادرمان مثل جوجه هستیم و همیشه در حال خوردن هستیم؛ و اگر بین ناهار و شام نون و رب نخوریم حلاک می‌شویم. مادرمان هر وقت کدو می‌بیند گریه می‌کند، چون برادرمان که رفته جبهه کدو دوست دارد. ما هم هویج دوست داریم ولی وقتی مادرمان هویج می‌بیند، آن را رنده می‌کند و داخل سوپ می‌ریزد؛ ما دوست داریم که بزرگ شویم و به جبهه برویم تا مادرمان هر وقت هویج دید یاد ما بیفتد و گریه کند. این بود انشای ما



حسین اشرافی

نیازمندی

استخدام فوری به تعدادی کارشناس مسائل استراتژیک با حداقل بیست سال سابقه کار در سازمان‌های سی آی ای، ام آی سیکس، موساد، سابقه حضور بیش از ۲۰ سال در خاورمیانه، با روابط عمومی بالا نیازمندیم. هم اکنون نیازمند یاری خونین شما هستیم. استخبارات دولت بعث عراق



متین بهری

نیازمندی

قابل توجه فامیل‌های عزیز
استخدام یک کارشناس بله‌گیری حرفه‌ای
جهت حضور در خواستگاری‌ها و کنترل شرایط عاطفی
تبدیل «نه» به «شاید»
آشنا به تکنیک چای سوم.

مجمع پشتیبانی خود انتخابگران

شطرنج با فرماندهان

نظامی

حسین مجرد



کتاب شطرنج با فرماندهان نظامی خاطرات ابوالحسن بنی صدر از اولین سال جنگ ایران و عراق است که با نثری نه چندان دلنشین، اولین سال جنگ را به تصویر می‌کشد. ابوالحسن بنی صدر در این کتاب راه‌های نوین غلبه بر دشمن را بازگو می‌کند که در هیچ جای دنیا نمونه‌اش را نمی‌بینید.

در بخشی از کتاب می‌خوانیم: برای غلبه بر دشمن مانند کسی که می‌خواهد از روی جوی آب بپرد و به عقب می‌رود تا بیشتر بپرد، ما هم ابتدا عقب نشینی می‌کنیم تا دشمن جلو بیاید و بعد که خوب انرژی‌مان جمع شد، با قدرت هر چه تمام‌تر به سمت دشمن یورش می‌بریم تا دشمن را از خاک‌مان بیرون کنیم.

در مورد نویسنده: بنی صدر از آن دست نویسندگان جهادی است که شخصاً در پشت جبهه ی جنگ حضور داشته و از مهم‌ترین اقداماتش در جنگ، عدم کمک رسانی به سربازان؛ جهت بالابردن مقاومت آنها در مواجهه با روزهای سخت بود. از طرفی هم با تفکیک ارتش و سپاه که بسیار وابسته یکدیگر بودند، تلاش فراوانی کرد تا این دو نیروی وابسته، مستقل شوند و موجبات پیشرفت‌شان فراهم شود.

این کتاب با استقبال گسترده فارسی زبانان هیچ جای دنیا مواجه نشد و هنوز هم نسخه‌های اولیه آن در فروشگاه‌های غیر مجاز خاک می‌خورد. این عدم استقبال چنان سر و صدا به پا کرد که توجه مسئولان دانشگاه سن خوزه را نیز به خودش جلب کرد. چندی بعد این کتاب توانست با افتخار، به عنوان اولین اثر ایرانی که جایزه بولور _ لیتون را گرفته است شناخته شود. کتاب شطرنج با فرماندهان نظامی را به چه کسانی پیشنهاد کنیم؟ خواندن این کتاب را به هیچ‌کس پیشنهاد نمی‌کنیم.

این کتاب در ۱۲۰ صفحه و نیم، توسط نشر مینویی پاریس چاپ شده است.

نامه ای به ننه

فاطمه حسنی



گرچه هستم توی سnger ای ننه
می‌کشد قلبم سویت پر ای ننه

بگذریم از جنگ، حیف عشق نیست؟
عشق در هر جاست سرور ای ننه

چه خبر از دختر مشتی رجب
گفته بودی هست دلبر ای ننه

راستی کبرای اوس موسی چه شد؟
هست یا که کرده شوهر ای ننه؟

ناز خاتون را بگیرم یا پری؟
دختران کلبه قنبر ای ننه؟

کوکب و کبرا چه فرقی می‌کند
هر عروسی بود بهتر ای ننه

چون نشانش کرده ای بگذار پس
یک قدم پا را فراتر ای ننه

وعده پیروزی ما قطعی است
می‌رویم آخر به محضر ای ننه

پشت بعثی را به خاک آورده ایم
گشته اینجا روز محشر ای ننه

بوسه را پیوست کرده، عاقبت
نامه را دادم به گفتار ای ننه

خواب صدام

حسن بهبهانی

قدرتم همتا ندارد می کنم همواره طوفان
از سران حزب بعثم نام من مشهور دوران

این منم صدام آری زادگاهم شهر تکریت
استوار و سخت و بی رحم این منم استاد شیطان

می شوند افراد من مسحور با کاریزمایم
قد بلند و سگ سیلیم چهره ام بشاش و خندان

من به هر آنچه که خواهم می رسم در آخر امر
هر که سد راه من شد می کنم او را پیشیمان

عزم خود را جزم کردم با تلاش و با درایت
کل ایران را گرفتم! گوش کردی؟ کل ایران

دشمنانم یادشان است اول این جنگ گفتم:
می رسانم من خودم را بعد یک هفته به تهران

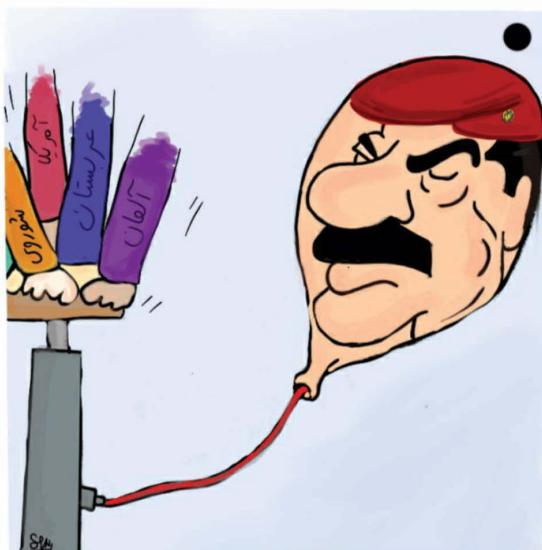
بعد از این دیگر منم که رهبر اعراب هستم
این منم فرمانروا، حاکم، خلیفه، شاه، سلطان

صبرکن! یا للعجب! ترکیب من تغییر کرده!
من چرا اینگونه هستم؟! پوزه! سُم! دُم! پشم! کوهان!؟

من کجایم؟! پنبه دانه ها چه می گویند اینجا؟!
خواب هستم؟! نه نمی دانم مشخص نیست چندان

بادکنک

سیده فاطمه زهرا حسینی



نیاز مندی

متین بهری

درجا رسانی

فقط با یک کلمه متاهل شوید
بله از شما ، بقیش با ما

حاج رحمت و پسران (بجز پسر بزرگه)

آیا از امتحانات خرداد خسته شده‌اید؟
آیا از کتاب و درس و آزمایشگاه کلافه‌اید؟!
کافیست کلمه «شوهر» را به شماره زیر
ارسال کنید.

با سابقه صد و ده ازدواج موفق

موسسه برون‌سپاری بله (بله برون سابق)

اصرار

محسن قربانی



نوجوانی بود معصوم و زرنگ
رفت نزدیک پدر با زیرکی
اذن، بابای قشنگم، می‌دهی؟
فکر کردی تیرکمان بازیست جنگ؟
رقص کن اینبار را با ساز من
گفت: جاخلی دهم من در مسیر
گفت: از رویش جهم چون کانگورو
گفت: قائم باز گردم ای ولی
تا بگیرد از پدر اذن جهاد
از چه این اصرار داری ای جگر
از برای میهنم کاری کنم
دوست دارم تا دهم او را شکست
چارقت دوزم کنم شانه سرت
پس برو اما جلو هرگز نرو

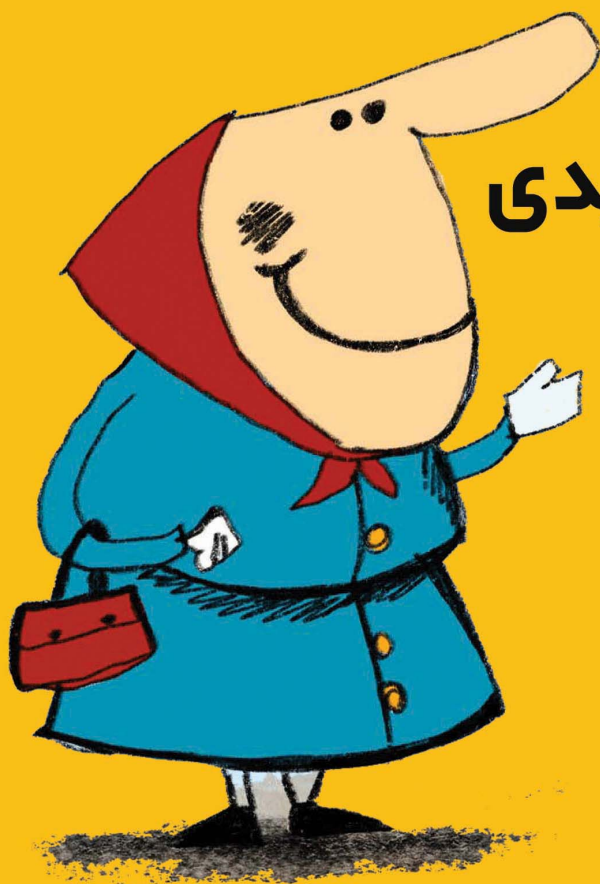
قصه ای خواندم که در دوران جنگ
روزی از آن روز های موشکی
گفت: بابا اذن جنگم می‌دهی؟
گفت خونین است و بازی نیست جنگ
گفت ای بابای خوب و ناز من
گفت: بچه! جبهه ترکش هست و تیر
گفت: مین‌ها می‌کند انسان درو
گفت: قائم می‌روی آنجا ولی!
هر چه بابا گفت او راهی نهاد
گفت بابایش که دلتنگی مگر؟
گفت می‌خواهم کمی یاری کنم
حزب بعثی مرز غربی را شکست
گر دهی رخصت شوم من چاکرت
گفت مشتاقی به رفتن پس برو



دفاع مقدس

مهسا نصیری





تحلیل عنصر کلیدی

که در جهان گم شده است!

خانم تحلیلگر درباره کتاب چاپ شده‌اش سخن گفت. وی پس از فوت کردن چای زعفرانی خود ادامه داد: «زندگی پس از ازدواج باید مبتنی بر اصول و مراتب خاصی باشد و این امر مهم، موجب تألیف این کتاب شده است.»

وی در اظهاراتش صریحاً بیان کرد که در جامعه امروز تازه عروس‌ها مورد ظلم واقع می‌شوند و این امر، موجب دغدغه ایشان شده است؛ طوری که حتی شب‌ها خوابش نمی‌برد.

او پس از گفتن سیب مقابل دوربین خبرنگاران، اذعان داشت که طبق آمار معتبر صحبت می‌کند. و در پاسخ به سوال خبرنگاران درباره منابع، از کتاب خودش نام برد.

خانم تحلیلگر پس از افزودن شکر به چایش افزود: «منبع خارج از کتاب هم دارم، جلد پشت کتابم!..»

او در پاسخ به سوال خبرنگاران مبنی بر چگونگی شکل گیری ایده کتاب تشریح کرد: «مفاهیم عمیق کتاب برگرفته از تجربه زیسته خودم هست و گلخانه ی مادرشوهرم، ایده نوشتن این کتاب را در ذهنم رقم زد.»

او با اظهار تأسف و گفتن هعی اظهار داشت که: «پس از تعریف از گل و شنیدن جملهی خودتم گلی، دچار فروپاشی روانی شده است.»

وی در پاسخ به ابهام حاضران تشریح کرد: «اون گل یک کاکتوس بود و به من گفته شد تو یک کاکتوسی!..»

او ضمن اشاره به پیچیده بودن فرآیند شناخت خانواده شوهر گفت: «مثلاً جمله (سلام خوبی) با (سلام عزیزم خوبی) با (سلام گلم خوبی) دارای لایه ها و معانی پنهان متعددی است.»

خانم تحلیلگر ضمن تأکید بر اهمیت هوشمند بودن انسان در برابر کنش‌های دیگران در واکنش به واکنش خبرنگاران در برابر اظهاراتش گفت: «الان متوجه شدم که حتی نگاه‌های شما هم، دارای معانی مختلفی هست و در جلد دوم کتابم به این موضوع اشاره خواهم کرد.»



IRAN

ما آمدہ ایم کہ پانچواں!

جِنّا النبقی

معرفی_ کتاب

فاطمه حسنی



کتاب مغزهای گرم، آغوش های سرد به همت انتشارات افسوس روانه بازار شد. این کتاب نوشته جمعی از زنان نویسندگان شاغل در ناساست.

در این کتاب دخترانی که در آستانه ۵۰ سالگی و پس از دوران چلچلی بودند، شرحی از فراز و فرود زندگی مجردی خود را به رشته تحریر درآوردند. در بخشی از این کتاب به تألیفات ترجمه شده خود و لیست طویلی از مقالات آی اس آی خود پرداخته‌اند. همچنین انواع بهانه تراشی‌ها و سنگ اندازی‌هایی که در مجالس خواستگاری انجام داده‌اند از موضوعات دیگر این کتاب است. آنها در این کتاب نوشته‌اند که ترجیح می‌دهند به جای هر اکسپت مقاله در مجلات خارجی، یک برگه آزمایش مثبت داشته باشند.

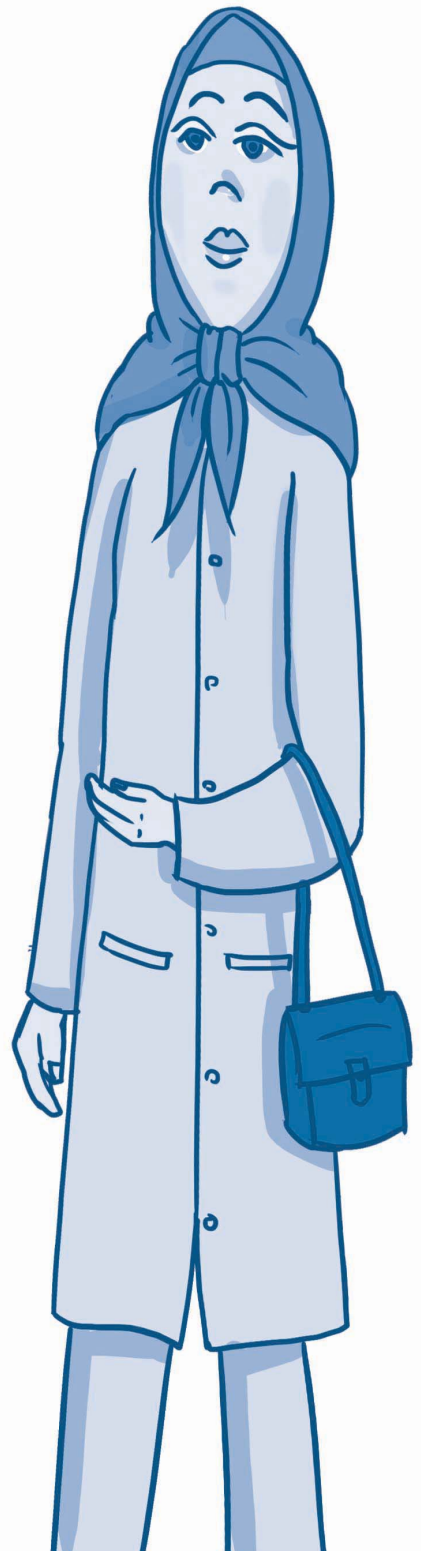
در صفحه ۳۴ این کتاب از زبان کوکب مردگریز می‌خوانیم: «ما اکنون از نگرش‌های مردستیزانه خود در عنفوان جوانی سخت توبه کرده ایم. هرچند الان نه راه پس داریم و نه راه پیش. اما از نسل جوان و ترگل ورگل جامعه استعدا می‌کنیم عمرسوزی نکنند چراکه وقت برای اکسپت، همیشه وجود دارد. اما فرصت باروری و فرزندآوری خیر. به قول مادر بزرگ‌ها، بالاخره آدم باید گریه کن داشته باشد.»

این کتاب در سه فصل تنظیم شده و در چاپ نخست خود، با تیراژ ۱۰۰۰ تایی بر صدر پر فروش‌های خیابان‌های راسته انقلاب قرار گرفته است. فصول این کتاب عبارتند از:

فصل اول: خواستگار گریزی، فرصت‌سوزی یا فرصت‌سازی
فصل دوم: راه‌های همراه‌سازی شوهر و کودک در شب‌های امتحان و دفاع از پروپزال و رساله
فصل سوم: برنامه‌ریزی تنظیم زمان‌های فرزندآوری
فی مابین مقاطع تحصیلی کارشناسی و کارشناسی ارشد و دکتری.

این کتاب با این شعر خاتمه می‌یابد:

علم و فضلی که به چل سال دلم جمع آورد
کاش می‌دادم و یک بچه در آغوشم بود



تست روان‌شناسی شعام

حمیدرضا بخشنده



تست «شناخت عروس ایده‌آل من» یا به اختصار شعام، توسط جمعی از مادرشوه‌ران دغدغه‌مند طراحی و به تایید پروفیسور سمیعی رسیده است.

اولین مقداری که برای مهر ازدواج به ذهنتان می‌رسد چه قدر است؟

۱. به اندازه سال تولد شمسی یا میلادی سکه بهار آزادی

۲. ۱۱۰ سکه بهار آزادی

۳. ۱۴ سکه بهار آزادی

۴. ۱ سکه بهار آزادی

۵. شرط تصنیف اموال + ۷ سکه بهار آزادی

بعد هم تا مدت‌ها وضعیت دو نفره می‌گذارید؛ اما همیشه حواستان هست که چهره شوی عزیزتان کامل مشخص نشود. یعنی نهایتاً فک شاه داماد توسط دوستانتان در خیابان قابل شناسایی باشد.

۴) شما احتمالاً بین ملاصدرا و ابن سینا، ملاصدرا را انتخاب می‌کنید. متوجه‌کنه و اصل وحدت وجود و توحید شده‌اید. امتداد توحید در مهریه شما در وحدانیت سکه بهار آزادی خودش را نشان داده است. جز اکم خیرا...

۵) ریزش بورس در دهه ۹۰ شمسی حتماً به شما یا خانواده محترمتان ضربه زده است. ریسک‌پذیر هستید و قائل به جمله: «پشت هر مرد موفق یک زن ایستاده». این ریسک‌پذیری در شما تأثیرات عمیق‌تری نیز گذاشته، شما آرزو دارید که فرزندان یک تریدر بازارهای مالی بین المللی و کریپتوکارنسی بشود نه یک دکتر یا مهندس عادی. علت انتخاب عدد ۷ هم توسط شما، چیزی جز انتخاب قدرتمندترین عدد جادویی نیست.

۱) آدم رویاپرداز و بلندپروازی هستید. ایده‌آل‌گرا هستید و حتماً دوست دارید که کارهایتان حتماً به نتیجه برسد و نتیجه‌اش هم عالی باشد. با این خصوصیات به احتمال زیاد دهه شصتی هستید و همچنان مجرد. البته به علت اینکه دیگر آدم پخته‌ای شده‌اید متوجه شدید که دیگر شاهزاده ای با اسب سفید سر نمی‌رسد. ان‌شاءالله به حق اسم جابر، بختتان باز شود.

۲) حتماً تاریخ را خوب خواندید. یعنی عاقبت پاسخ‌دهندگان به سوال اول را دیدید و درس گرفتید. در نهایت عددی را انتخاب کردید که فضایی نیست؛ اما در عین حال کم نیست، بی‌ربط به فضای مذهبی هم نیست پس توجیه مذهبی هم دارد. معلوم است که زورتان به ۳۱۳ یار حضرت صاحب الزمان (عج) و ۱۲۴۰۰۰ پیغمبر نرسیده، ولی به ۱۱۰ تا رسیده. تبریک! شما به نظر خودتان توانستید که خدا و خرما را با هم داشته باشید.

۳) احتمالاً برایتان در زندگی اخلاق مهم‌ترین چیز است. یقیناً در وضعیت بله یا استوری اینستا یا استاتوس واتساپ یک استوری گذاشتید که:

«یاعلی گفتیم و عشق آغاز شد».

بعد هم که دوستانتان به شما پیام دادند

که چرا زودتر به آن‌ها نگفته بودید،

جواب دادید: «به خدا خیلی یهویی شد».



کاریکاتور

سیده فاطمه زهرا حسینی



وام ازدواج



طالع پسر رم بخت

وی را پرداخت کنی. پرداخت این مهریه به بهای عمرت خواهد گذشت. آن موقع است که تازه مادرت چشمانش باز می‌شود و این جمله لقلقه زبانش خواهد گشت که : « این دختره چش سفید خون پسر مو تو شیشه کرده. »
حتماً خاله وسطی را واسطه کن که مادرت را تفهیم کند که دنبال شخصی با سیرت خوب و نجیب باشد. ان شاء الله که مؤثر می‌افتد.
این یکی را هم بدان و آگاه باش اگر عمه خانم را واسطه کنی، او نیز به دنبال عروسی زیبا صورت برای پسرش افتاده و مادرت جهت عقب نماندن از مسابقات زیباترین عروس فامیل، دیگر از خر شیطان پیاده نخواهد شد. صدقه بزرگی بده تا این قضیه به خوبی و خوشی تمام شود.

خوش عروسیست جهان از ره صورت لیکن
هر که پیوست بدو، عمر خودش کاوین داد
ای صاحب فال! مادرت مشغول درنوردیدن شهر است تا دختری خوش‌سیما از خانواده‌ای غنی برایت بیابد. چون قصد دارد به دختری که با تو ازدواج نکرد بفهماند، تو با صد برابر بهتر از او ازدواج کردی. هر چه بدو گفتی که این مورد مد نظرت با من یه لاقبا وصلت نمی‌کند، حرفت به گوشش نمی‌رود. تمام جهد خود را کن که قضیه همین جا خاتمه پیدا کند. بدان و آگاه باش اگر چشم‌ت به جمال آن حوروش افتد، تو را هیچ توان ایستادگی در برابر وی نخواهد بود. دل و دین را در یک نظر باخته و تمام شروط او را به دیده ی منت خواهی پذیرفت. اگر وی بر فرض محال تصمیم بگیرد که همای سعادت را بر سرت بنشاند و با تو وصلت کند، به هیچ طریقی نخواهی توانست کابین

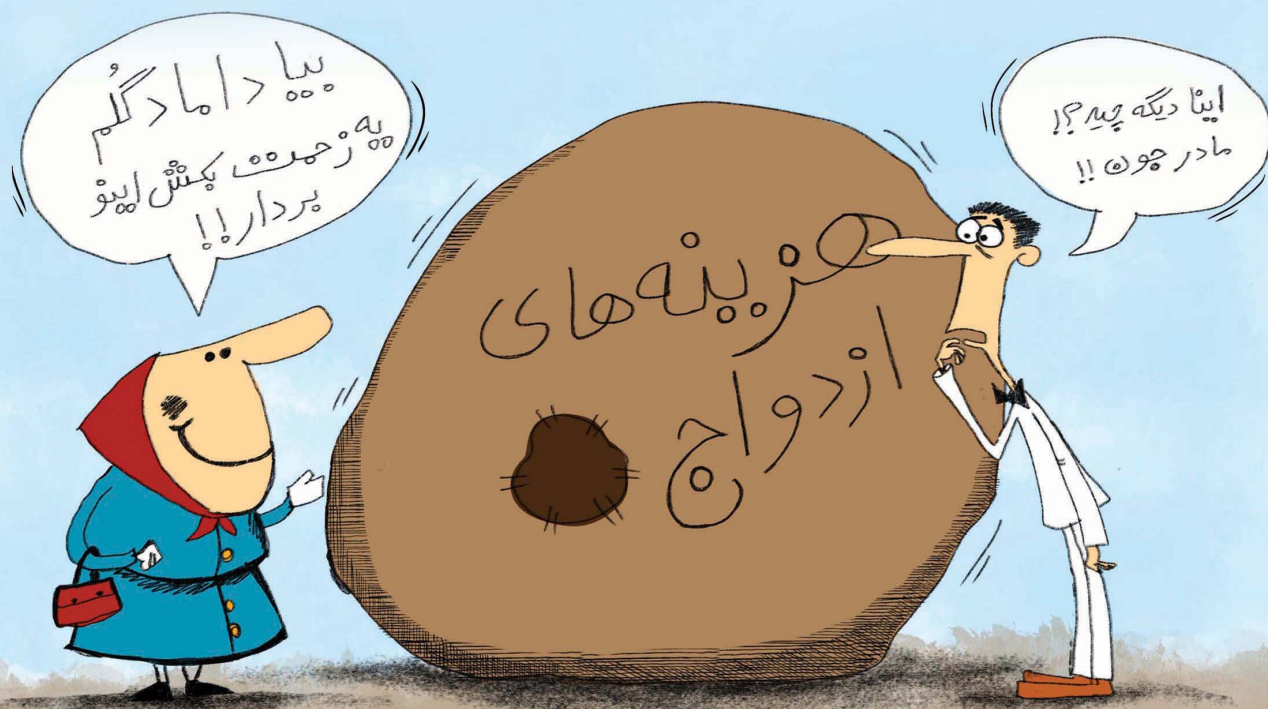
مزدوج

حسن بهبهانی



در میان مزدوج ها مردمی بدنام هستیم
نامجردها اگر بنزین و قیر و گاز باشند
ما که محرومیم از رخسار یک یار حقیقی
در عرب لفظ آلم، معنای درد و رنج دارد
عده ای از مزدوج ها می دهند اندرز ما را
ای جوان مزدوج! ما را ز سختی ها ترسان
بی حبيب و یار و همدم، دائماً تحت فشاریم
ای پدرزن های آینده! عزیزان! سروران! ما

بعد مردن هم جوانی ناقص و ناکام هستیم
ما مجرد ها بلاشک عین نفت خام هستیم
گیر یار فرضی و دلخوش به این اوهام هستیم
ما مجرد ها آلم نه! مرکز آلام هستیم
ای مجرد! زندگی سخت است ما در دام هستیم
ما در این هنگام هم درگیر قسط و وام هستیم
از همین رو اندکی کج خلق و ناآرام هستیم
لازم الاعطاء و الاحسان و الکرام هستیم



کاریکاتور

محمدچیزی



شرکت اعتماد سازان آینده

از: معاون رئیس

به: رئیس جناب دکتر آقای دقیق فر

باسلام

پیوند به نامهی چند دقیقه پیش، مورد مذکور به شرح زیر است:

۱. قدردانی از جناب آقای کامران پور و همسر گرام که در اوضاع بد چاله جمعیتی، در این روز یعنی ۱۴۰۲/۲/۲ کودکان را به دنیا آوردند.

۲. قدردانی از جناب آقای محاسبی به دلیل بار سنگین خوب تقسیم کردن اموال بین کارکنان و داشتن هوای بالادستی‌ها.

۳. قدردانی از آقای خوش‌لسان که در جلسه مذاکرات دیروز با میهمان‌های خارجی، خوب آبروداری و مترجمی کردند و ورق را به نفع ما برگرداندند.

۴. قدردانی از آقای مظفری که هفته پیش با تمام سختی‌ها و رنج دوری از خانواده، سفر مهیج و به جایی را برای شما و خانواده محترمان ترتیب دادند.

با عنایت به همه این موارد، معاون مخلص شماست اگر هرچه زودتر اهتمام بورزید و در اقدامی عاجل، چند دستگاه آپارتمان و کمی سکه، دلار و ماشین به این عزیزان از کیسه جود خود ببخشید.

در آخر هم با حس شرمساری و به‌خاطر اصرار زیاد آبدارچی طبقه اول، اعلام می‌گردد که علی‌اکبر اکبری، از کارکنان شرکت، که به دلیل ۴۰ سال تحمل جانبازی ۸۵ درصد، سه ماه پیش به مقام رفیع شهادت نائل شد، خانواده‌ای دارد که گفته شده نان شب ندارند بخورند و با زیاده‌خواهی و با وجود دریافت حقوق ماهانه از بنیاد شهید، درخواست وام کرده‌اند.

با تشکر از حسن اعتماد شما.

امضای معاون

حورا جهان بخش



شماره نامه: ۲۵۴۳۷۸

موضوع نامه: حق‌الزحمه و اضافه‌کاری کارمندان
مسئولیت‌پذیر شرکت

از: معاون رئیس

به: رئیس جناب دکتر آقای دقیق فر

با عرض سلام و طول ادب خدمت دقیق‌ترین مسئول کشور، جناب آقای دکتر دقیق فر. همانطور که مستحضر تشریف دارید، در این نامه، بنده قصد بیان زحماتی که برخی از کارکنان شرکت کشیده‌اند و در پی آن دادن حق و امتیازاتی که مستحق آن هستند را دارم. حقیر از بذل توجه شما متشکر است.

امضای معاون

از: رئیس جناب دکتر آقای دقیق فر

به: معاون رئیس

سلام معاون. زودتر تا اول ماه است مقتضیات را بفرست و دقیق بگو ببینم چه کار کرده‌اند. ببینم اصلاً منابع داریم یا نه.

با تشکر امضای رئیس

امضای رئیس

۳۰

پایگاه طنز و کلام، انقلاب اسلامی

پایه راه

فراری

محمدحسین قناد



خواستگار آمد تو را دیدت فراری شد چرا؟
خواهرم تعریف کن جریان خود وان ماجرا
تو که با مژگان خود قادر به پروازی بگو
عاشق ابرو و مژگانت نشد آن بی‌خدا؟
بر سر انگشت خود ناخن نهادی مثل تبغ
کشته‌ی لاکت نشد آن دلکک پر ادعا؟
گونه‌هایت گوجه و لب‌هایت از جنس تیوپ
ابروهایت خنجری، مویت به سان بره‌ها
شاید او ترسیده از میزان کامل بودنت
در لطافت، عشق، زیبایی ندیده چون تو را

عبرت نامه

فاطمه حسنی



الا دختر که قلبم را شکاندی
به سوی کمپ معتادان کشاندی
پیامک‌ها زدم تا نیمه شب
به روح عمه ات اصلاً نخواندی
همه دار و ندارم شد به نامت
شدم معتاد و آخر هم نماندی
به تو گفتم که صد سکه زیاد است
قَبْلَتُ گفتمی و چشمک پراندی
حقوق و خانه و ماشین کم ات بود
شپش‌های دو جیم را تکاندی
الا دختر الهی بپری ور
که جانم را به لب‌هایم رساندی

از: رئیس جناب دکتر آقای دقیق‌فر

به: معاون رئیس

سلام.

باشد بگذار زنگ بزnm به معاون وزیر؛ تا مورد چهار را
پیگیری می‌کنم، ولی مورد آخری شاید باعث شود
اسمان بد در برود....

امضای رئیس

از: معاون رئیس

به: رئیس جناب دکتر آقای دقیق‌فر

سلام و ارادت.

خیلی ممنون از بذل توجه شما. منتظر خبرهای خوبتان
هستیم.
با تشکر فراوان.

امضای معاون

از: رئیس جناب دکتر آقای دقیق‌فر

به: معاون رئیس

سلام. همه موارد به غیر از آخری انجام شد. برای مورد
آخر باید کلی کاغذبازی کنم بینم تا سال دیگر قبول
می‌کنند یا نه.

امضای رئیس

نیاز مندی

متین بهری

ازدواج از شما	فروش فوری
وام با ما	یک عدد دست بوس هستم
گرفتن با خدا	غلام شما
بانک آینده فروش	تنها در صورت داشتن دختر
	مجرد تماس بگیرید.

مُرید فلافل

(خاطرات یک اسیر عراقی)

چهارشنبه: آنها برای اینکه ما را تغسیل مغزی بدهند، مدام مراسم فرهنگی می‌گذاشتند. پشت سر هم یک ملا به منبر صعود می‌کرد، یک بسیجی از منبر نزول می‌کرد. صدیقم می‌گفت: «مواظب باش گول نخوری. این‌ها می‌خوان ما رو تبدیل کنن به نیروی کمکی‌شون. جاسم و عیود که فریب خوردن و رفتن رزمنده‌ی داوطلب شدن.

ولی ما نباید زیر بار اکاذیبشون بریم.»

آمار روزها از دستم در رفته که چندمین شنبه است: بعد از چند یوم، بالاخره به ما اجازه دادند برای خانواده‌مان رساله بنویسیم. یک ورق کاغذ و خودکاری که جوهرش نصف نصف بود، به دستمان دادند. صدیقم با دقت به خودکار نگاه کرد و گفت: «این جوهر بنفش چرکیه! حتماً از جوهر اختاپوس استفاده کردن تا موقع خواندن رساله، کلمات تکون بخورن و حروف عوض بشن.» به او گفتم: «چرا به فکر من نرسید! مثلاً "سلام" بشه "سلاح"، بعد بگن اسرا قصد شورش دارن.»



فاطمه دریس



شنبه: وقتی خودشان ما را اسیر کردند، من و چند تن از صدیقانم که در ایران به آن می‌گویند (رفیق)، مجروح بودیم. آقای طویل و ضعیف با محاسنی طویل‌تر آمد و چون کله‌ای کچل داشت، فکر کردیم دکتر زیبایی است؛ ولی دکتر عمومی بود. شروع کرد به درمان ما. صدیقم زمزمه کرد: «دعا کنید حی بمائیم. احتمالاً این داروها را در آزمایشگاه روی سوسمارها امتحان کردن و حالا نوبت ماست.»

یک‌شنبه: الحمدلله، نه تنها نمردیم، بلکه حالمان هم احسن شد. اما هنوز مطمئن نبودیم نقشه‌ی بعدی چیست؛ تا اینکه خودشان آمدند و گفتند: «باید به جای بهتری منتقل شوید.» آن‌ها که گفتند: «بهتر»، تنم یک دور بندری رفت.

دوشنبه: ما را بردند به منطقه‌ای خوش آب‌وهوا؛ البته ما دقیقاً نمی‌دانستیم کجاست، فقط هوا از جایی که قبلاً بودیم سردتر بود. صدیقم با اطمینان گفت: «این‌ها ما رو این‌جا آوردن تا مجبور نشن کولر روشن کنن! والا چه لزومی داشت این همه طریق رو طی کنیم؟»

سه‌شنبه: در اردوگاه جدید، همیشه غذای حار برای ما می‌آوردند و خودشان تأکید می‌کردند: «بخورید تا از دهن نیفته.» صدیقم می‌گفت: «دارن غذای حار بهمون می‌دن که سرطان معده بگیریم و زودتر از شر ما خلاص بشن. والا تو این گرما چه کسی غذای حار می‌خوره؟» ولی به نظر من آنها قصد داشتند با غذای حار دهان ما را بسوزانند که نتوانیم با هم تبادل اطلاعات داشته باشیم.



فرهنگ لغت جنگیه

متین بهری



خمپاره: یک توپ کوچک فلزی که در صورتی که بخورد زمین، هوا می‌رود نمی‌دانی تا کجا می‌رود

تدارکات: معدن امکانات که در صورت اکتشاف، می‌شد برای هر گردان یک دستگاه کنسرو لوبیاچیته گرفت.

نامه: تکه کاغذی محرمانه، حاوی اطلاعات خصوصی از احساسات و عواطف شخصی رزمندگان که به صورت دسته جمعی توسط اهالی محل خوانده می‌شد.

سربند: پاور بانک، سوپرشارژر که روش نوشته بودن "یا زهرا" یا "یا حسین"، دستمال قدرت داداش کایکوهای جبهه.

لباس رزم: لباسی خاکی که تن آدمی به آن شریف می‌شد.

سیم خاردار: یک نوع تکنولوژی در هم پیچیده با نوک تیز؛ که بخاطر زیرساخت‌های بسیار پیشرفته از تولید آن عاجز و از خریدش تحریم بودیم.

پشتیبانی لجستیکی: یک گونی نون خشک، که بعد از پاشش مقداری آب، تبدیل به شیرینی مشهدی می‌شد.

نیروهای حافظ صلح: مأموران بسیار جدی و محکم، که در برابر هرگونه تعرض به جان و مال و ناموس کشور مورد حمله، حاضر بودند با تمام توان از ساندویچ و نوشابه دست خود محافظت کنند.

شورای امنیت بین المللی: متشکل از سه بخش، شو+رای +امنیت؛ شو به معنی نمایش بازی، رای دادن به معنی نظر، امنیتش هم معنی خاصی نمی‌دهد.

نظارت بین المللی: نظارت به معنی تماشا و ناظران بین المللی را همان تماشاگران هم می‌توان تعریف کرد.

مداخله بشردوستانه: مهمان‌های سر زده اما بسیار مهربان و دلسوزی که به زور برایت جشن تولد می‌گیرند و آخر سر دست می‌کنند توی جیبیت و کلید خانهات را از تو می‌گیرند.

سازمان ملل: سازمانی بر پایه صلح و آرامش و جلوگیری از نسل‌کشی؛ که وظیفه ابراز نگرانی بعد از هر بمباران شیمیایی صدام را برعهده داشت.

مذاکره: زبان دنیای مدرن برای کنار آمدن با دنیای صلح‌جوی غربی، هنر از دست دادن تدریجی خاک.



پس با احتیاط شروع کردم به نوشتن: «احیائی، این‌جا همه چیز عادی است. هیچ خبر خاصی نیست. دقیقاً مثل خانه خودمان است. حتی احسن.» صدیقم باز هم اعتراض کرد و گفت: «نویس احسن! خودشان الان فکر می‌کنند از اسارت راضی‌ایم و اگر روزی آزادمون کردن، عیال می‌گه شما رفته بودید عشق‌و حال، برگردید همون جا که بودید. والا به قرآن، مگر نساء رو نمی‌شناسی؟» پس نامه را اینگونه شروع و تمام کردم: «احیائی، نحن احیاء، فعلاً.» صدیقم راضی بود: «احسنت! حالا نه اطلاعات دادیم، نه تعریف کردیم، نه شکایت و نه صدای عیالمون رو درآوردیم. و نه حتی می‌تونن کلمات رو تغییر بدن. فقط یک نامه کاملاً بی‌خطر و بی‌معنی.» سرباز خودش که نامه را گرفت، با تعجب پرسید: «این همه وقت گذاشتید برای این سه خطوط؟!» به صدیقم گفتم: «قطعاً خودشان می‌خواستن بیشتر بنویسیم که به دام بیافتم، ولی با ذکاوت تو نتونستن.» خلاصه که هر کاری برای ما می‌کردند، یک نیت پشت آن بود. حتی وقتی یکبار یک سرباز ایرانی به من سیب داد، صدیقم بچ‌بچ کرد: «تو این سیب یک ویروس خاص گذاشتن! اگه بخوری، ذائقهات عوض میشه و به جای کباب عراقی، مُرید فلافل لشکر آباد می‌شی.» از اون سیب نخوردم ولی دلم برای ایران تنگ شده، اگر می‌خوردم چه می‌شد!



نیازمندی

متین بهری

انجمن پیراپزشکی ایران برگزار می‌کند
با هدف سروسامان دهی پیرهای تحصیل کرده.
افراد زیر مدرک دکتری صرفاً با رضایت والدین مجاز
به شرکت می‌باشند.

فروش فوری

طاقچه در ابعاد مختلف جهت بالا گذاری

انجمن خانوادگی بچه ننه

رو حرف من حرف بزنی، لیوان رو می شکونم توسـرم گزارش پزشکی قانونی از یک دعوا

امیررضا آخوندزاده

گزارش پزشکی قانونی

شماره پرونده: ۹۷۲۱۲۹۶۷۹۶

تاریخ پرونده: ۱۴۰۴/۰۲/۱۵

پس از بررسی آزمایشات زوجین که در تاریخ ۱۴۰۴/۰۲/۱۴ به علت دعوا با یکدیگر شدیداً مجروح شده بودند، گزارش پزشکی قانونی به شرح زیر ارائه می‌گردد:

آقا ساعت ۱۴:۰۰ روز یکشنبه هنگامی که از محل کار برمی‌گردد، با استقبال گرمی از طرف خانم مواجه می‌شود. خانم با لپ‌های چال‌انداخته و پُف‌کرده‌اش سلام می‌دهد که محل نیش پشه که کمر آقا را حسابی سرخ کرده به خارش می‌افتد. او باحالتی کج و نامتوازن و سرد سلام می‌دهد و هنگامی که خواسته کیفش را به اتاق ببرد، خانم طاقت نیاورد و دعوی مفصل شکل گرفت.

محمد حسین قناد



مرحمت‌های خدا بنگر که یار ما شده‌ست
تانک دشمن طفلکی خمپاره خوار ما شده‌ست

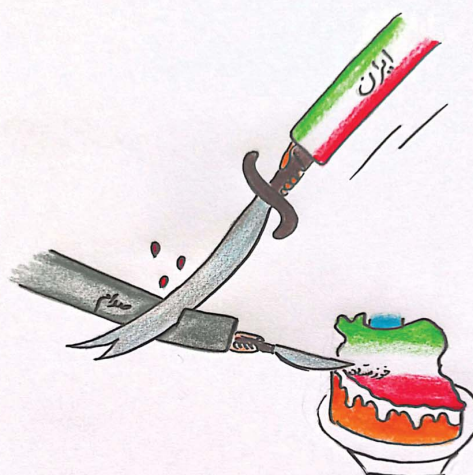
هر کجا را بنگری بعثی فرومایه شده‌ست
باتلاق سرزمین بنگر که یار ما شده‌ست

چوبکی صدام چوپان بر طویله می‌زند
گلّه‌ای حمله کند پیکار کار ما شده‌ست

ایل شیطان را بکشتیم و به گورستان بریم
لشاهی ابلیسیان کوله سوار ما شده‌ست

عده‌ای زانو زده خواهان بخشش می‌شوند
این گذشت از دشمنان در انحصار ما شده‌ست

فاطمه ده بزرگی



۳۴

مجله حقوقی و قضایی

پایه راه

خدیجه عباس پور



اطراف یک نفربر، چرخي زدم به رؤيا
گفتم چه قدر زيبا قربان قد و بالا
یک مشت زد به پشتم از خواب خود پریدم
گفتا، زنم پریسا قربان شدي به زيبا؟
گفتم که با تو بودم در خواب من تو بودی
آرام جان نخور غم ای دلبرم پریسا
عازم شدم به جبهه تا مرد جنگ باشم
در جبهه تا رسیدم تکیه زدم به مزدا
از شانس من همان دم مزدا به راه افتاد
افتادم و نشستم خندید زود نیما
در جنگ و در دفاعم بشاش و روبه راهم
تخریبچی شدم تا مین ها شوند خثی
دیدم شبی که یک عکس افتاده بر زمین است
برداشتم و یکهو شد انفجار برپا
بی حال بی رمق من روی زمین نشستم
بر دور من مگس هی ویراژ داد بی جا
از دشمنم قوی تر بودند این مگس ها
کردند هی شکنجه اما منم توانا
تا آمدم به خانه دیدم به خواب زمه
عوعو کند به سویم ترسم کنم مدارا
با مشت زن پریدم از ذهن رفت خوابم
گفتم که زمه دیدم در خواب گشت بلوا !
او گفت زن بدیدی در خواب خود هیولا
تا اینکه باز گفتم توضیح های خود را
گفتم زنم ببخشد آن اختلال خوابم
بر گشته ام به جبهه دارم دفاع والا

در حین دعوا، آقا باجذبه ولی کج و نامتوازن به سمت خانم می آید؛ که با اصابت ضربه ماهیتابه به فکش به یک طرف پرت می شود. آقا هم به خانم می گوید که بدون اجازه ی او حق ندارد از خانه خارج شود که عصیانیت خانم اوج می گیرد و آقا تهدید می کند که: « اگر روی حرف من حرف بزنی، لیوان رو می شکونم تو سرم.» که هنوز جمله کامل نشده حادثه رخ داد. در ناحیه روی سر مجروح، به اندازه ی چهار انگشت بالاتر از گوش، شکاف نسبتاً عمیقی ایجاد شده که یک تکه مثلثی شکل ریز از جسم خارجی، لایه عمیقی از پوست سر را رُمبانده است؛ طوری که استخوان چمچمه با نوک ناخن احساس می شود. جسم خارجی، یک لیوان سفید ایرانی با گل های قرمز بوده که مادر آقا، یک دست برای خانم کادو گرفته بوده و خانم هم به طرز عجیبی شیفته ی این کادو بوده و ماهیتابه پلاچو که کادوی مادر خانم بوده در اثر ضربه به فک آقا، باعث شده دندان نیشش که تازه ایمپلنت شده بود، نوکش بیافتد، به طوری که یک قاشق غذا را، یک ربع طول می دهد تا بجوید و بلعد. مطابق ماده ۶ قانون دعوای زوجین، هم خانم و هم آقا، می توانند دادخواست تنظیم کنند. بدین منظور، خانم از آقا می خواهد به جای اینکه یک دست دیگر از آن لیوان ها برایش بخرد، تا قرآن آخر مهریه اش را که ۵۲۳ سکه تمام بهار آزادی، معادل ۳۵,۴۱۰,۰۰۰ تومان است، هر طور شده حتی قسطی، به او بدهد؛ در همین حال هم اطلاعاتیه جدید بانک مرکزی، خبر از افزایش ۳۱ درصدی سکه را اعلام کرد که عدد مهریه خانم به ۴۶,۰۳۳,۰۰۰ سکه تغییر پیدا کرد. آقا هم در دادخواست خود، به دلیل شکستن نوک دندان نیشش توسط خانم، تقاضای این را دارد که از خانم خسارت دنداننش را بگیرد؛ اما به دلیل اینکه مهریه را نمی تواند پرداخت کند، راهی زندان می شود و نمی تواند این پول را دریافت کند.

مهر و امضا: ندارد



جاسم جاسوس

امید خیاطی فرد



اللّٰه فی مابین، از جاسم نشو رنجور!
 أصحابنا محصور؛ فی الوضیعت ناجور!
 و الْمُتَنَتَر فی خَلْفِهِمْ، جیش الکوییتی پور
 بَعْض صَغِيراً جِبْهه می آیند بی دستور
 دارند معشوقی عَلی الظاهر به اسم حور
 مَكشوفه الرَّابِع جُنُودٌ كُلُّهُمْ مَسْرُور
 جزء نوابغ بوده در رزمایش کنکور
 از بس بُود ساطِع مِن الْوَجْهِ الْمُحَارِب، نور
 مفروح به آلات تفریحی به جز پاسور
 الْیَوْم! أَرْسَلْتُ إِلَى بَيْتِكَ، کِلِ سرشور
 اَمَّا محالات است تسلیمش به حرف زور

مِنْ جاسِمِ الْبَعْثی إِلَى سَيِّدٍ أَبُوْمَنْصُور
 سَيِّد! مُجَدِّد حَامِلِ أَخْبَارٍ لَا خَيْرَ مِ
 الْمُسْتَقَرِّ فِي خَطِّ مَرْزَى؛ لَشُكْرِ الصَّادِقِ
 مَكشوفه الْأَوَّل؛ وَ هَذَا اكْبَرُ الْمُعْضَلِ :
 مَكشوفه الثَّانِي؛ عَمُومِ جَيْشِ إِيْرَانِي
 مَكشوفه الثَّالِث؛ تَمَاماً نَيْتُ خَالِصِ
 معلوم شد حاجی به تحقیقات سَرَّیْه
 یا سیدی! رفته عیونی بالفنا کلاً
 تجهیز، به آلات حریبه -کبد- هستند
 سید! نرو دنبال خاکی که کنی بر سر
 أَقْتُلْ به ضَرْبٍ وَ جَرْحٍ، إِيْرَانِي جماعت را

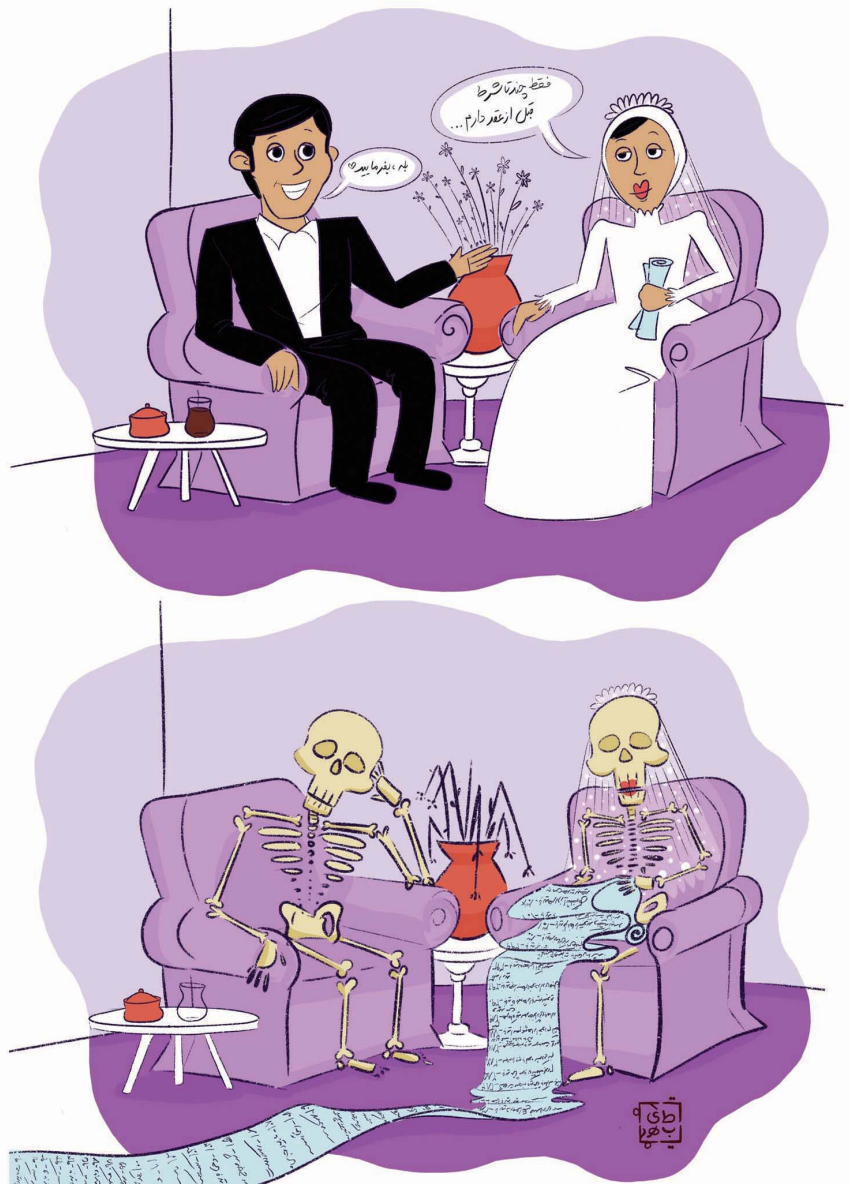
شرط قبل از عقد

طیبه محمدیاری

با هم ازدواج کنیم

امید خیاطی فرد

قبول کن دختر، باهم ازدواج کنیم
چه مشکلیست مگر؟! باهم ازدواج کنیم
نگاه! تا بروم منزلی اجاره کنم
تو هم جهاز بخر... با هم ازدواج کنیم
نمونه ای بفرستیم آزمایشگاه
اگر نداشت خطر، با هم ازدواج کنیم
نگویمت زن من شو بدون چون و چرا...
بدون چون و اگر! با هم ازدواج کنیم
غلام مرجع تقلیدی ام که بگذارد
بدون اذن پدر با هم ازدواج کنیم
بدون شک من و تو می رویم صدر خبر
اگر چو اهل هنر با هم ازدواج کنیم
شبییه لیلی و مجنون، شبیه غازه و غاز
شبییه ماده و نر، با هم ازدواج کنیم
و ازدواج یکی از فوایدش وام است
بیا ازین منظر با هم ازدواج کنیم
بیا رواج دهیم ازدواج آسان را
بدون زر زر و زر با هم ازدواج کنیم
بیا نخواه که چون فیلم های ایرانی
دقیقه ی آخر، با هم ازدواج کنیم
اگر بمیریم از ما اثر نمی ماند
برای ثبت اثر... با هم ازدواج کنیم
بیا که بی تو فقط نصف دین من اوکی است
برای نصف دگر با هم ازدواج کنیم
نگو نه! دختر اهل خدا و پیغمبر
چه گفت پیغمبر! با هم ازدواج کنیم
چو پیردختر زشتی شدی، نگویی ها...
بیا خیاطی فر! با هم ازدواج کنیم!



زهر جالسیان



شبی پهلوی بابایم نشستیم
 «برای جبهه باید شعر گویم
 پدرجان جبهه که طنزی ندارد
 پدر سوتی کشید و رفت در فکر
 اگر چه جبهه جای خون و جنگ است
 برای آنکه خیلی خسته بودیم
 به آفتابه یکی می‌گفت تک لول
 نماز شب نگو که! پا لگد کن
 به خمپاره که عزرائیل گفتند
 بسیجی، نام او آهن ربا بود

که راه حل گذارد توی دستم:
 که آرام خنده و غم ها بشویم
 برای چه به لب ها خنده آرد؟
 که یابد ایده ای هم طنز هم بکر:
 ولی آکنده از شوخی و شنگ است
 به شوخی ها دخیلی بسته بودیم
 که باقی را کند از ریشه شنگول
 شود پاها همه له، حین یسکن
 تن خود را ز خاک آن برفتند
 دلش از بند هر چیزی رها بود



حسین حسینی مقدم



یک هفته ز مهر را به نامش بزنید
 یک مارش به شیپور و درامش بزنید
 با کل جهان یکتنه چون جنگیده
 یک دست خفن به احترامش بزنید
 آشیست که پخته بهر ما امریکا
 ساتور به هر پخته و خامش بزنید
 استاد فقیدم که کلامش در باد
 ریپیت و اکو به هر کلامش بزنید
 خوش گفت که صدام خر امریکاست
 اُردنگ به ماتحت غلامش بزنید
 از بهر چنین حماسه ای هفته کم است
 یک هشته، نه، یک ماه به نامش بزنید
 هر فتنه سروتهش در اسرائیل است
 باید سر افعی به کنامش بزنید
 موشک بشود راحت از آن گنبد رد
 شصتاد و سه لایه ایزوگامش بزنید
 تا شک نکنند موشک اصل اصل است
 روی بدنه هولوگرامش بزنید
 از گور کواهن است هر آتش و دود
 یک تیر به کله‌ی خاخامش بزنید
 تا جانب احتیاط داریم نگاه
 هدشات دقیق علی‌الدوامش بزنید
 گر صاف زدید و بر هدف ننشسته
 کاتدار چو ضربی بکامش بزنید
 اول به درفش، اسب سرکش را رام
 بنموده سپس زین و لگامش بزنید
 با ریتم حماسی زده ساکسیفون جنگ
 با نیلکی ملودرامش بزنید

زهرا میرزا حسینی



در آن دوران که مدام ستمکار
به خاک ما نمود آغاز پیکار
به پیکار و نبرد، ایران شد آگاه
یکی تنها قدم بگذاشت در راه
نبود اهل نبرد و فتح و لشکر
تفنگی دید و شد در لحظه پریر
شد او حیران از آن چیزی که دیده
به رخساری چو گچ؛ رنگی پریده
بگفتم ای برادر چون خزانی
بفهمی یا نفهمی نیمه جانی
بزد بر سر کجا هستم من اکنون
ببر من را از این بلوا به بیرون!
بلندش کردم و بردم به سنگر
و اوردم برایش چای و گلپر!
یکی فریاد زد اینجا که مین است
ببین فرمانده، دشمن در کمین است
فراری شد برادر بعد این حرف
وجودش یخ شد و شد تکه ای برف!
به یادم آمد آن روز دل آزار
که با دمپایی مادر شدم زار!
زدم بیرون ز خانه پا برهنه
نیامد بدرقه غیر از اجنه!
گذشت آن دوره ها ای مرد میدان
ولی باید بمانی مرد وجدان!
اگر چه چکمه و پوتین می پوشی!
همان باشی، اگر غیرت فروشی!

همیشه بود در هر صحنه حاضر
کلاغ کیش کن نویسنش چون چنین است
بگو بابای من وزنش در آورد
کند اهداف خود در دم مخطط
برای هر مجاهد گشته کابوس
که وا! مدام چرا کاشش کثیفه؟
صدای قهقهه می رفت بالا
جدایی قلب ما بدجور سوزاند
به گوشت می خورد شوخی آنها

تراباری ویژه بود قاطر
کلاشینکف که اوزانش وزین است
اگر وزنش کمی پرچانگی کرد
و نام دوشکا هم بلبل خط
به مین گوجه ای گفتند پابوس
توالت هم برامان شد لطیفه
خلاصه نور چشمم؛ جان بابا!
از آن یاران ما کمتر کسی ماند
عبوری گر کنی امروز از آنجا



خواب ازدواجی

پارسا شریف زاده



گویند که ملا فریدالدین نوم‌الدینی در زمانه حکومت ایلخانان تلاش بسیار به کار برده و پرده از سر رؤیا و جهان خواب مردم زمانه برداشته. پس آن را مکتوب کرده و در رسالت‌الحدسیه فی المحاکم اللشیه آن را به جمع آورده تا بر دیگران نیز پرده از این سر بدرد. روزی جوانکی به نزد ملا برفت که از قضا به تازگی همسری اختیار کرده بود، ولیکن در شب پس از قرائت خطبه عقد بین او و محبوب خوابی بس رنج آور دیده و به ملا شرح داد آنچه را از عالم قیامت به چشم دیده.

ملا در شرح تعبیر حوادث یوم‌القیامه در خواب چنین آورده و جواب مرد تازه داماد را چنین داد:

• اگر مردی به خواب ببیند که از پل صراط به تندی گذشت و کسی یقه‌اش نکرد، پس بداند که از فتنه مادر زن در امان است و دهانش نیازی به سرویس ندارد.

• اگر حساب و کتابش را زود تمام کردند دو حالت متصور است: اگر عاقبتش دوزخ بود، مهریه‌اش یک هفته نشده به اجرا خواهد رفت و سرانجامش با کرام الکاتبین است. اما اگر به فردوس برنشدش باکی نیست، مهر به اجرا نرفته بلکه اگر شانسش بزند بخشیده هم می‌شود.

• اگر در دوزخ انداختندش و از درخت زقوم به او دادند، خدا به دادش برسد که اگر آشپزی یاد نگیرد، کلاهش پس معرکه است. اما اگر آب جوشان دادند، حداقل از بابت اینکه شام سوپ به حلقومش بریزند خیالش راحت است. اما اگر از میوه فردوس به حلقومش بردند که برود عشق کند، احتمالاً جمعه‌ها هم قرمه سبزی سق می‌زند.

• اگر گشاکشان به دوزخ انداختندش، آخر هر هفته به خانه پدر خانم مشرف خواهد شد و آنجا هم سر و تهاش را جلوی چشمش خواهند آورد، اما اگر با یک لگد به دوزخ افتاد، لگد همسر وسط شکم پس از مخالفت

مرد، فرو خواهد رفت؛ ولی الحمدلله خانه پدر کنسل است، فقط تا ۳ روز باید ناز بکشد.

• اگر مار غاشیه به دنبالش افتاد، به زودی نفقه آثاری هم بر وی واجب خواهد شد و دار و ندارش را از جانش بیرون خواهند کشید، آخر ماه باید کارت را برداشته و فرار کند، وگرنه فاتحه مع الصلوات.

• اگر همان اول مثل آدم به بهشت رفت، عقل ندارد، فقط چند دقیقه وقت فریدالدین و ایادی مابعد که شما باشید را گرفته، امید است که حق تعالی سلامت عقل نصیبش کند.

راحت الحلقوم

محمد خوش آمدی



بهتر از گیلان و انگور و هلویی ازدواج
راحت الحلقوم شیرین در گلویی ازدواج
نام تو خندان کند لب های هر مرد و زنی
می توانی محنت و غم های عالم بشکنی
پیر زن گر بشنود نام تو را گل می کند
می زند چه چه خودش را همچو بلبل می کند
هر پسر با تو به رویاهای شیرین می رود
با تو شادی ها به رنگ آسمانی می شود
گفت بابایی به فرزندش که وقت ازدواج
به کسی هرگز مده جان پدر بیهوده باج
امنیت خواهی اگر باید همان آغاز کار
گریه را در حلقه پنهانی به روی دوش دار
از گرانی بر دلت ترسی نباید آوری
بر گرانی کن تو با اندیشه ی خود سروری
مهریه، هر قدر کم باشد برایت بهتر است
مهریه، یک شاخه ی گل هم بسا نیکوتر است
نکته ی آخر پسر جان، زن صفای زندگیست
زندگی بی زن بیابان غم و درماندگیست!

می خواهید چکاره شوید؟

فاطمه آرامی



ما می خواهیم وقتی بزرگ شدیم برویم جبهه
و شهید شویم. دایی اکبرمان چند وقتی ست که رفته
جبهه. ما هم می خواستیم با او برویم. مامان گفت که
هیچ پوتینی اندازه ام نمی شود. باید صبر کنم تا بزرگ
شوم. دایی اکبر قدش به توت ها می رسد. اما هیچ
پوتینی هم اندازه اش نبود. دایی اکبر به ننه جون گفته
اونجا می خوام فقط تو آشپزخونه کار کنم. غمت نباشه.
ننه جون گفت که آره جون عمه ت. آقا جون هم به ننه

جون چشم غره داد. دایی اکبر به من یک
رازی گفت که به کسی نگویم. گفت
منظورش از آشپزخانه در حقیقت آنجایی
ست که آش عراقی ها را می پزند. آنقدر
مثل کنه به فرمانده چسبیده و مثل ابر
گریه کرده تا فرمانده برای اینکه از
دستش راحت شود تصمیم گرفته او را
بفرستد خط مقدم. من هم رازش را فقط به
مامان، خاله آرزو و ۳۴ نفر همکلاسی و آقا
معلم گفتم. مامان کلی گریه کرد. حتی ما را هم
نیشگون گرفت. بعد از اینکه هزار بار گفت که
اصلاً راضی نیست، تهش گفت راضیم به رضای
خدا. راز دایی اکبر را هم به همه محل گفت. دایی
اکبر که بیاید شاید پوستم را بکند.

شاید چون رفته جبهه خیلی معنوی شده باشد
دستی به سرم بکشد و بگوید دیگه از این کارا نکن.
حالا نمی دانم کی بر می گردد. قرار است برایم سوغاتی
پوکه فشنگ بیاورد. البته بعد که ننه جون اخم کرد گفت
پوکه کنسرو منظورم بود. مامان چند روزی ست که سیاه
می پوشد و گریه می کند. حتما دل تنگ دایی اکبر است.
دایی اکبر که بیاید حتما خیلی خوشحال می شود.

زنگ انشاء

۴۱

باشگاه طنز و تاراج انقلاب اسلامی

پایه راه

شعر هفت



صبا ضرغامیان

می کنم در هر زمانی بس فراوان پاچه خواری
روز دامادی بر ایام نیست پایان پاچه خواری
چون روم زیبا کنم احوال سر تا پای خود را
من به سلمانی نمایم پیس افشان پاچه خواری
وقت محضر رفتنم شاید بفرمایم به عاقد
مهر او را می کنم با دل دو فنجان پاچه خواری
پشت چشمش گر کند نازک بر ایام می دهم جان
فکر ننمایی که کردم در خیابان پاچه خواری
گر که مهمانی دهد یک کادو با ارقام بالا
ساده می ریزم به پایش یک گلستان پاچه خواری
گر که او از دست من آهی کشد با جیغ قرمز
بی محابا می نمایم من هر اسان پاچه خواری
گویمت در پاچه خواری من رقیب اصلاً ندارم
کرده ام با صد مسلح در سراوان پاچه خواری

محدثه خوشی

باز بحث جبهه عنوان می کنم
با زبان نرم اذعان می کنم
مادرم ده لنگه دمپایی زند
من خودم چون موش پنهان می کنم
خواهرم در خانه فتنه می کند
با دو حرف خوب جبران می کنم
ناگهان بابا که وارد می شود
آن دهان باز خندان می کنم
خواهشم آهسته گویم با پدر
گوش به حرفش دو چندان می کنم
گفت بابا شربت جبهه، نخور
بعد حرفش چشم قربان می کنم
شربتش فوراً شهادت می دهد
پس خودم را سیر مهمان می کنم



نرگس کیخا



نشسته نزد بابا، چهره را ناکام می‌گیرم
و از الطاف پرمهرش دمامم وام، می‌گیرم
چو گفتم حال وقتش هست، باید فکر زن باشم!
بگفتا وقتِ دختر عمه‌ات الهام، می‌گیرم
و مادر گفت قدری سنِ او بالاست همسر جان
اگر خواهی که دختر خاله ات آرام می‌گیرم؟
شدم دپرس، خودم را روی کانپه رها کردم
بگفتم وای مادر جان از او سرسام می‌گیرم
پدر گفتا که اشکالی ندارد کیس بسیار است
نشو غمناک، دختر داییتِ آنام می‌گیرم
زدم بر دست و گفتم می‌شوم ماشین حسابی که
پرد برق از سرش، هر لحظه ای دینام می‌گیرم
زلیخا، لاله یا لعیا، بگو هر کس که می‌خواهی
بگفتم نه نمی‌خواهم، زنی بی لام می‌گیرم
بگیرم یک زنی کاری، که خرجم را دهد هر دم
نباشد دائماً خانه، زنی گمنام می‌گیرم
زنی خواهم، نفهمم او چه می‌گوید، چه می‌خواهد
زنی از مالزی، اتریش و ویتنام می‌گیرم
زنی گیرم، به هر جایی نیچد بر پر و پایم
رُوم راحت به هر سویی، خیاری تام می‌گیرم
بزد پس گردنی بابا و گفتش با غضب آن دم
برو گم شو که دارم اندکی آرام می‌گیرم
و تا حالا عزب ماندم، غلط بود آنچه می‌گفتم
خدایا می‌رسد یارم؟ بگو فرجام می‌گیرم؟

حسین حسینی مقدم



کرده بدم عزم پس از ازدواج
بهر عیالم بخرم بنده واچ
گفتمش اینک تو و بازار ما
کاسیو؟ سیکو؟ رادو؟ تیسوت؟ سواچ؟
گفت میازار مرا بیش از این
مغز مرا هی منما قاچ قاچ
ساعت با عقربه دیگر چه سود؟
جان عزیزت بخر اسمارت واچ
سکته نمودم چو بگفت این سخن
همچو ژیان... شیب خفن... نیم کلاچ
دست گرفتم به روی سینه ام
ناگه کردم طرف راست تاچ
گفت یکی زیرک قلبت کجاست؟
راست نه، چپ! میزنی اشتب داداچ
خم شدم از فرط گرانی آن
کرد کمر قرچچه... چون چرخ قاچ
سعی نمودم که بیارم به هم
سر ته کارش به دو تا بوس و ماچ
لیک افاهه ننمود این کلک
زد به ملاجم دو سه تا تیر ساچ...
...مه که پرید از سر من فارسی
*from here on party's over let's go dutch

*(مهمونی دیگه تموم شد. از الان به بعد همه چی دنگی دونگی)

جنگیدن به سبک تحریم!

اصولی برای خروج از قحطی تسلیحاتی

پارسا شریف زاده



کتاب جدید بهروز پیروز که امروز برای نخستین بار در نمایشگاه کتاب تهران رونمایی شد، تا کنون شاهد استقبالی گسترده از جانب مردم عادی و به‌ویژه نیروهای مسلح بوده و از جانب دانشگاه جنگ روسیه نیز سفارشات را به ثبت رسانده. این کتاب مجموعه گسترده‌ای از راهکارهای نظامی در شرایط تحریم تسلیحاتی را به مخاطبان ارائه داده است. نویسنده کتاب در بخشی از مصاحبه خود با ایننا بیان داشت: «یک روز جرقه‌ای به ذهنم زد که واقعاً چقدر مسیرهای ساده‌ای برای دور زدن تحریم هست! مثلاً می‌توانیم موقع جنگ یک نماز بد بخوانیم، بعد سریع جاکالی بدهیم تا در صورت دشمن پرتاب شود، چون حدیث داریم که نماز بی‌دقت به صورت صاحبش پرتاب می‌شود.»

فرمانده نیروی زمینی ارتش نیز ضمن بازدید از غرفه این کتاب با ابراز خرسندی از دغدغه‌مندی نویسنده نام برده اذعان داشت: «راهکار غذایی که این کتاب پیشنهاد داده بود حقیقتاً چشمم را گرفت، رب و بربری، پفک و بربری، واقعاً فکر اقتصادی خوبی می‌طلبد.» این کتاب همچنین با ارائه پیشنهاداتی مثل پرتاب آجر کات دار به‌جای نارنجک، بریدن سیم خاردار با درب رب گوجه، قراردادن گاز پیک نیکی داخل توپ جنگی و پرتاب آجر با آرپی‌جی می‌تواند بودجه نظامی مورد نیاز نیروهای مسلح را تا ۳۰ درصد کاهش دهد. معنویات نیز از چشم نویسنده دور نمانده و برای دوران کمبود آب هنگام نبرد، پیشنهاد بست نشینی ۴۰ روزه در نوک قله را به مخاطبان ارائه داده تا آب که هیچ، چشمه حکمت برایشان جاری شود. ژرفی و ریزبینی کتاب حتی تا جایی پیش رفته که برای جلوگیری از شهادت هم برایتان برنامه دارد، فقط کافی است کمی گناه کنید، چون شهادت لیاقت می‌خواهد.

۴۴

پایتگاه طنز و کلام، انقلاب اسلامی

کاریکاتور

فاطمه ده بزرگی



کاریکاتور

سیده فاطمه زهرا حسینی



هنوز تیکه جهیزیه و مهریه و
هزینه‌ها و... پیدا نشده؟!

سیده مهسا موسوی



زهرا میرزا حسینی



شنیدم شبی گفت بابا: پسر
بگفتم پدر کی به من زن دهند؟
نشستم به فکر زن و زندگی
دویدم سوی مادرم پرشرر
اگر دختری هست با سوز و ساز
نشان ده که من هم ببندم کمر
یکی را نشان کرد اهل وقار
تفاهم نمودیم بر روی مهر
قبولم نمود و جوابم بداد
شروعی پر از حُب ولی پرغبار
شبی قهر کرد و به بیرون شتافت
پس از مدتی سوز و اشک و دعا
چو قند و شکر او دل انگیز گشت

برو زن بگیر و نمان بی‌ثمر!
ستانم که را من که باشد پسند؟
که شاید شود کامل این بندگی
که دارم کنون بنده ذوقی دگر
که باشد نجیب و کمی اهل ناز
روم خواستگاری نه از روی شر
ز کف رفت با دید او اختیار!
و افتاد توی دلش گوی مهر!
و کرد او به اوصاف من اعتماد
که هر روز دعوا شد او بی قرار!
ز غم بند دل در دلم پاره یافت!
بیامد دوباره به دل ها صفا!
تمام مشقت چو نوری گذشت!